

سرمقاله

"چتر تأمین اجتماعی" یا تصاحب اندوخته کارگران!

"در اوضاع و احوالی که چه به دلیل گسترش بحران در نظام سرمایه داری وابسته ایران و چه به دلیل پیشبرد سیاست های خصومی سازی دولت خاتمی ، کارگران ما دسته دسته از کار بیکار می شوند و در نتیجه به خدمات سازمان تأمین اجتماعی شدیداً نیازمندند ، در شرایطی که بخش بزرگی از کارگران زیر خط فقر زندگی می کنند ، دولت دغفلکار خاتمی در حالیکه از پرداخت بدهی خود به سازمان تأمین اجتماعی سر باز می زند ، ریاکارانه از ضرورت "رفاه" و تأمین اجتماعی برای کارگران دم می زند. مسلماً اگر قرار به تأمین رفاه کارگران بود ، دولت خاتمی صرف نظر از همه سیاست های ضدکارگریش حداقل می بایست پیش از قرار دادن سازمان مذکور زیر نظر یک وزارت خانه ، حداقل تکلیف بدهی خود به کارگران و همچنین تکلیف اندوخته سه نسل از طبقه کارگر ایران را روشن می نمود."

صفحه ۲

در این شماره می خوانید:

۴ موقعیت فعلی تشکل یابی کارگران !

۷ نجات سعودی ها

۹ مرگ خلخال جلد

استفاده از دروغ و

۹ عوامفریبی های سیاسی و مذهبی برای راه انداختن جنگ

۱۱ اخبار کارگری

۱۲ تاکتیکهای تهدیدآمیز FBI علیه فعالین جنبش ضدجنگ

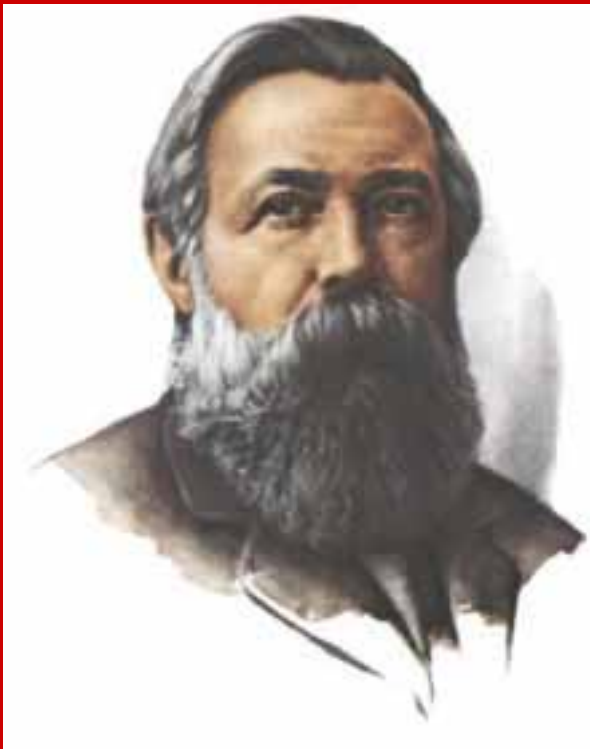
۱۳ تأثر فرشته و اهریمن

۱۴ ... تکرار جنایات جنگ ویتنام در عراق و دیگر مناطق خلیج فارس

۱۶ کودتای آمریکایی در گرجستان

۱۸ جنگ در چین

۲۰ گسترش ناامنی تحت حکومت سرکوبگر جمهوری اسلامی !



۷ آذر (۲۸ نوامبر ۱۸۲۰)

صد و هشتاد و سومین سالروز تولد فردریک انگلس
اندیشمند بزرگ پرولتاریا و بنیانگذار فراموش نشدنی
کمونیسم ، این علم شرایط رهایی طبقه کارگر ،
گرامی باد!

"چتر تأمین اجتماعی" یا تصاحب اندوخته کارگران!

سازمان تأمین اجتماعی قرار می‌گیرد. بر اساس قانون، مبالغ جمع شده در صندوق سازمان تأمین اجتماعی سرمایه لازم جهت رسیدگی به مشکلات کارگران می‌باشد و به طور کلی واضح است که ذخیره و سرمایه سازمان تأمین اجتماعی از آن جا که حاصل دسترنج کارگران می‌باشد، علی‌الاصول می‌بایست صرف تأمین خدمات بهداشتی و معیشتی کارگران گردد. البته بررسی عملکردهای این سازمان نشان می‌دهد که سازمان تأمین اجتماعی، هیچگاه به وظائف خود در قبال کارگران عمل ننموده و گرهی از مشکلات بیکران آنها باز نکرده و اعتراض به تعدیات این سازمان، همواره یکی از موضوعات مبارزات صنفی-سیاسی طبقه کارگر بوده است. اما موضوعی که در اینجا با تشکیل "وزارت رفاه" باید مورد توجه قرار گیرد، این است که دولت خاتمی با قرار دادن سازمان تأمین اجتماعی زیر نظر یک وزارت خانه دولتی در صدد است با ذخیره و مبالغ جمع شده کارگران در این سازمان چه برخوردی داشته باشد؟! آنچه مسلم است این است که دولت قانوناً بر سرمایه کلان این سازمان که همانطور که گفته شد حاصل دسترنج خود کارگران و در واقع اندوخته‌های سه نسل از طبقه کارگر می‌باشد، به طور اتوماتیک چنگ می‌اندازد. در همین زمینه است که باید بدانیم که دولت خاتمی در شرایطی قصد چنگ انداختن بر اندوخته کارگران را دارد که خود چه به عنوان بزرگترین

ظاهراً نهادی مستقل و غیردولتی تلقی می‌شد، حال با تشکیل وزارت رفاه و تأمین اجتماعی قرار است زیر نظر وزارت خانه جدیدالتأسیس قرار گرفته و دولتی گردد. سازمان تأمین اجتماعی ظاهراً با هدف تأمین نیازهای معیشتی و بهداشتی کارگران در دهه ۳۰ تشکیل و مقرر گردید که جهت تأمین سرمایه مورد نیاز این سازمان، کارفرمایان، کارگران و دولت هر یک سهمی را به صندوق آن واریز کنند که مبلغ آن بر مبنای درصدی از حقوق کارگران تعیین می‌گردد.

در حال حاضر کارفرمایان باید ۱۳ درصد از حقوق کارگران را به صندوق این سازمان واریز نمایند. خود کارگران نیز ۷ درصد از حقوق خود را در اختیار صندوق سازمان تأمین قرار

"دولت خاتمی در شرایطی قصد چنگ انداختن بر اندوخته کارگران را دارد که خود چه به عنوان بزرگترین کارفرمای کشور و چه به عنوان نهادی که می‌بایست ۳ درصد حق بیمه کارگران را پرداخت نماید، در حال حاضر بیش از ۲۰۰۰ میلیارد تومان بابت عدم پرداخت سهم خود به این سازمان بدهکار است و سال‌هاست که علیرغم اعتراضات و مخالفت‌های دست اندرکاران سازمان تأمین اجتماعی و کارگران سراسر کشور از پرداخت بدهی خویش، خودداری نموده است."

می‌دهند. سهم دولت در این مورد تنها ۳ درصد است. به این ترتیب عملاً مبلغی معادل ۲۰ درصد از حقوق کارگران در اختیار صندوق

دولت خاتمی با توجیه "گسترش چتر تأمین اجتماعی" بر سر همه "اقتشارمستضعف" جامعه و متمرکز کردن فعالیت‌های تأمین اجتماعی در زیر یک سقف، لایحه تشکیل "وزارت رفاه و تأمین اجتماعی" را به مجلس ارائه نمود و مجلس شورای اسلامی نیز در آذر ماه امسال با تصویب این لایحه مقدمات قانونی لازم جهت تأسیس این وزارت خانه را آماده ساخت.

علیرغم تبلیغات فریبکارانه دولت خاتمی و توجیحات مردم پسندی که وی در این رابطه مطرح می‌کند، این اقدام با اعتراضات و مخالفت‌های گسترده کارگران در سراسر کشور مواجه گردیده است. کارگرانی که در بدترین شرایط معیشتی به سر برده و به طور روزمره نتایج سیاست‌های ضدکارگری دولت را با گوشت و پوست خود لمس می‌کنند. کارگرانی که به تجربه دریافته‌اند که اقدامات دولت نه جهت پاسخگویی به دردی از دردهای بیشمار آن‌ها بلکه به خاطر تسهیل شرایط استثمار و چپاول دسترنج آن‌هاست که مطرح می‌شود. بر این اساس می‌توان دریافت که اعتراضات کارگران دارای مبنای واقعی است.

برای درک واقعیت فوق باید دانست که سازمان تأمین اجتماعی که تاکنون وظیفه تأمین خدمات درمانی و کمک به معیشت کارگران در دوره بازنشستگی و ازکارافتادگی را بر عهده داشت و

کارفرمای کشور و چه به عنوان نهادی که می بایست ۳ درصد حق بیمه کارگران را پرداخت نماید، در حال حاضر بیش از ۲۰۰۰ میلیارد تومان بابت عدم پرداخت سهم خود به این سازمان بدهکار است و سال هاست که علیرغم اعتراضات و مخالفت های دست اندرکاران سازمان تأمین اجتماعی و کارگران سراسر کشور از پرداخت بدهی خویش، خودداری نموده است.

در اوضاع و احوالی که چه به دلیل گسترش بحران در نظام سرمایه داری وابسته ایران و چه به دلیل پیشبرد سیاست های خصوصی سازی دولت خاتمی، کارگران ما دسته دسته از کار بیکار می شوند و در نتیجه به خدمات سازمان تأمین اجتماعی شدیداً نیازمندند، در شرایطی

که بخش بزرگی از کارگران زیر خط فقر زندگی می کنند، دولت دغلكار خاتمی در حالیکه از پرداخت بدهی خود به سازمان تأمین اجتماعی سرباز می زند، ریاکارانه از ضرورت "رفاه" و تأمین اجتماعی برای کارگران دم می زند. مسلماً اگر قرار به تأمین رفاه کارگران بود، دولت خاتمی صرف نظر از همه سیاست های ضدکارگریش حداقل می بایست

پیش از قرار دادن سازمان مذکور زیر نظر یک وزارت خانه، حداقل تکلیف بدهی خود به کارگران و همچنین تکلیف اندوخته سه نسل از طبقه کارگر ایران را روشن می نمود. بر چنین اساسی است که کارگران به خوبی می دانند که تبلیغات دولت خاتمی دروغ هائی بیش نیستند.

چرا که دولت با تشکیل وزارت خانه رفاه و "دولتی" کردن سازمان تأمین اجتماعی علاوه بر هر هدف ضدکارگری که از این امر دنبال می کند، در واقع، به طور "فانونی" دارد بر سرمایه و اندوخته های این سازمان سیطره یافته و آن ها را در اختیار خود می گیرد. درست با درک چنین واقعیت هائی است که کارگران ایران به درستی با طرح ارائه شده دولت مبنی بر قرار دادن سازمان تأمین اجتماعی زیر نظر "وزارت خانه رفاه و تأمین اجتماعی" مخالفت نموده و به اشکال مختلف بر علیه آن به اعتراض برخاسته اند.

دولت خاتمی اگر می خواست جهت تأمین رفاه کارگران گامی بر دارد و اگر می خواست "چتر" تأمین اجتماعی را بر سر همه "اقشار

"بدون شک مبارزه بر علیه تلاش دولت جهت غلبه بر سازمان تأمین اجتماعی و جلوگیری از تعرض دولت به دسترنج کارگران مبارزه ای برحق و بخشی از مبارزه طبقه کارگر است. مبارزه کارگران در حالیکه جهت تحقق مطالبات روزمره آنان پیش می رود باید افق خود را نابودی نظام سرمایه داری و رژیم حامی آن یعنی جمهوری اسلامی قرار داده و به این واقعیت آگاه باشد که بدون نابودی نظام دموکراتیک و مردمی به رهبری طبقه کارگر، چشم انداز رهائی قطعی طبقه کارگر مهیا نخواهد شد."

مستضعف" جامعه گسترش بخشد، نه فقط هرگز به سرمایه های سازمان تأمین اجتماعی دست اندازی نمی نمود، بلکه کافی بود تا از سیاست های ضدکارگری خود دست کشیده و شرایط موجود در جامعه را که موجب فقر و فلاکت بسیار شدید کارگران است، تغییر دهد. امروز اگر می بینیم که علیرغم میلیاردها دلار

بودجه حاصل از فروش نفت و میلیاردها تومان بودجه حاصل از مالیات ها و عوارض دولتی باز هم دولت نه تنها هیچ گامی در جهت رفاه کارگران بر نمی دارد، بلکه حتی به اندوخته های سازمانی چشم دوخته است که از دسترنج کارگران حاصل شده است، این ها همه نشانگر ماهیت ضدکارگری این دولت می باشد. دولتی که به مثابه بزرگترین کارفرمای کشور تنها به فکر مصالح کارفرمایان زالوصفت بوده و جز در جهت منافع آن ها و حفظ مناسبات ظالمانه حاکم گامی برنداشته و برنخواهد داشت. بنابر این کارگران ما باید قاطعانه برعلیه تبلیغات فریبکارانه دولت برخاسته و با هر گونه توهم نسبت به تبلیغات و اقدامات این دولت شدیداً مبارزه نمایند. بدون شک مبارزه بر علیه تلاش دولت جهت غلبه بر سازمان تأمین اجتماعی و

جلوگیری از تعرض دولت به دسترنج کارگران مبارزه ای برحق و بخشی از مبارزه طبقه کارگر است. مبارزه کارگران در حالیکه جهت تحقق مطالبات روزمره آنان پیش می رود باید افق خود را نابودی نظام سرمایه داری و رژیم حامی آن یعنی جمهوری اسلامی قرار داده و به این واقعیت آگاه باشد که بدون نابودی نظام حاکم و برقراری رژیم دموکراتیک و مردمی به رهبری طبقه کارگر، چشم انداز رهائی قطعی طبقه کارگر مهیا نخواهد شد.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

موقعیت فعلی تشکل یابی کارگران!

توضیح: در تاریخ ۱۴ نوامبر ۲۰۰۳، به ابتکار جمعی از فعالین چپ در لندن سمیناری تحت عنوان "موقعیت فعلی تشکل یابی کارگران ایران و جایگاه فعالین سوسیالیست" تشکیل شد و رفیق پولاد بحث زیر را در این سمینار ارائه داد. مطلب زیر متن سخنرانی این رفیق است که به این وسیله آن را در اختیار خوانندگان پیام فدائی قرار می دهیم. متأسفانه از آنجا که بخش پرسش و پاسخ در این بحث بطور کامل ضبط نشده نتوانستیم در اینجا آنها را در اختیار خوانندگان پیام فدائی قرار دهیم. با این حال امیدواریم که در آینده بتوانیم با طرح سوالات مطرح شده در این سمینار، پاسخ های آنها را در اختیار خوانندگان قرار دهیم.

نویس هایی که برای تهیه این قانون ارائه شد. از زمانی که اولین پیش نویس این قانون رو توکلی مطرح کرد تا زمانی که بالاخره این قانون در سال ۶۹ در مجمع تشخیص مصلحت نظام به شکل کنونی تصویب شد، طبقه کارگر به اشکال مختلف بر علیه حق کشی های موجود در لایحه های مختلف قانون کار مبارزه کرده. از این رو در قانون کار فعلی، علیرغم ضد کارگری بودنش، بعضی از خواسته های طبقه کارگر مطرح شده. مثلاً یکی از مسائلی که در قانون کار فعلی وجود دارد اینست که اخراج کارگر به هر حال منوط به توافق و اعلام نظر شوراهای اسلامی کار است. و خود این امر یکسری مشکلاتی برای کارفرماها که نمی خواهند به هیچ قیدی پای بند باشند، بوجود میاره. مثلاً بر اساس این قانون، کارفرما موظف است که به هر حال به عناوین مختلف سالی چند ماه حقوق اضافه به کارگر بدهد. من فعلاً به این نمی پردازم که این مسائل در عمل چه جوری پیش میره، میشه روی این صحبت کرد. ولی در هر حال در متن قانون کار، یکسری از این حوزه ها هست که سرمایه های خارجی و کارفرماهای داخلی با آن مخالف هستند و به همین دلیل هم بر تغییر این قانون تأکید دارند. در نتیجه، به نظر من این به موقعیتی الان بدست جمهوری اسلامی داده که در حالی که میره پای تغییر قانون کار، تشکلهای کارگری را هم یک ظاهر دیگه ای بهشون بدهد. چرا که بهرحال تشکلهای موجود تشکلهای کاملاً ایدئولوژیک اند، اسلامی اند، و به عنوان تشکلهای مستقل کارگری و سندیکاهای مستقل کارگری نمی شه بهیچوجه اونها رو به خورد مردم داد.

در رابطه با اونچه که واقع شده، یک تفکراتی مطرح میشه که من در این بحث، اینجا بهشون اشاره می کنم. برخی از نیروها یا تفکرات این تلاش جمهوری اسلامی رو حاصل عقب نشینی رژیم قلمداد می کنند. شما اگر به مطبوعات برخی نیروهای چپ مراجعه کنید کاملاً محسوسه که با اعلام اجازه ایجاد سندیکاهای کارگری، برغم اینکه هنوز سندیکایی هم

نظر این نهادهای امپریالیستی است، انطباق بده و روشنه که یکی از مسائل این نهادها انطباق قوانین کار جمهوری اسلامی از جمله بخش تشکل های کارگری قانون کار با قوانین سازمان بین المللی کاره. مذاکرات طولانی ای که در یکسال و نیم اخیر بین وزارت کار جمهوری اسلامی و سازمان بین المللی کار انجام شده درست جهت حل همین مسائل است که همه شما در جریانش هستید. افرادی اومدن، رفتن و بالاخره این سازمان دفترش در تهران افتتاح شد. بر اساس این مذاکرات جمهوری اسلامی رسماً پذیرفته که سندیکاهای به عنوان شکل اصلی تشکلهای کارگری رسمیت پیدا کنه و وزارت کار هم بالطبع بر این مبنا در تلاش است تا این مسئله رو قانونی بکنه. در نتیجه اونچه که به نظر من در این بحث مهمه، اینست که توجه کنیم جمهوری اسلامی به این خاطر رفته پای این مسئله که میخواد خودش رو و مقرراتش رو با نیازهای نهادهای بین المللی و نیازهای خودش برای رشد سرمایه گذاری های خارجی در ایران انطباق بده. تلاش جمهوری اسلامی برای تسهیل ورود سرمایه های خارجی و گسترش هر چه بیشتر سرمایه گذاری های خارجی بالطبع یکسری الزامات داره و یکی از الزاماتش هم اینست که این رژیم به نیازهای این سرمایه ها پاسخ بدهد. اگر مسائل ایران را بدقت دنبال کرده باشین، یکی از مسائلی که همیشه در سالهای گذشته مطرح بوده، خواست سرمایه های مختلف امپریالیستی و نهادهای مختلف امپریالیستی مثل بانک جهانی و صندوق بین المللی پول مبنی بر این بوده که قانون کار جمهوری اسلامی (که همه ما بر ضد کارگری بودنش هم واقفیم) به خاطر اینکه در یک شرایط خاصی شکل گرفته، تغییر کنه.

قانون کار فعلی همانطور که میدونیم بعد از اینکه مردم یک انقلاب بزرگی رو از سر گذروندن مطرح شد. در شرایطی که بهرحال طبقه کارگر به عنوان یک قدرت بزرگ در جامعه مطرح شده بود و مبارزات بزرگی رو پیش برده بود، بخصوص بر علیه پیش

با تشکر از برگزار کنندگان این سمینار که امکان دادند تا رفقای یا نیروهایی با دیدگاههای مختلف در یک جا جمع بشوند و حول مسائل مبرم جنبش کارگری با یکدیگر به بحث و تبادل نظر بپردازند، و با سپاس از همه رفقای که با حضور شان امکان برگزاری این جلسه را بوجود آوردند، مایلم در ابتدا اشاره کنم به نامه ای که رفقای برگزار کننده در رابطه با موضوع بحث امروز فرستادند. از قرار بحث اصلی سمینار امروز و نشست امروز روی این موضوع است که جایگاه واقعی فعالین سوسیالیست جنبش کارگری در تحولات اخیر کجاست و منظور از تحولات اخیر هم مسائلی است که بدنبال مذاکرات وزارت کار جمهوری اسلامی با سازمان بین المللی کار ایجاد شده. بر اساس این مذاکرات، از قرار وزارت کار جمهوری اسلامی پذیرفته که اجازه تشکیل سندیکاهای کارگری داده بشود، و در عمل و یا در مقابل این امر نقش شوراهای اسلامی کار که به حق از طرف اکثر گرایشات جنبش کارگری، به عنوان نهادهای پلیسی و ابزارهای سرکوب جمهوری اسلامی در محیط های کارگری مورد نقد قرار گرفته تضعیف می شود. بهرحال برای اینکه ما بفهمیم که جایگاه فعالین سوسیالیست در این تحولات چیه، به نظرم بهتره برگردیم و اساساً متمرکز بشیم روی این نکته که ببینیم این تحولات چی هست؟ و اونچه که اتفاق افتاده چیه؟

اونچه که اتفاق افتاده (و به نظر من چگونگی درک اونچه که اتفاق افتاده خودش اساساً باعث میشه که خیلی از افراد، فعالین سیاسی و نیروهای مختلف مواضع مختلفی در رابطه با این موضوع بگیرند) اینست که جمهوری اسلامی بخاطر روابط اش با بانک جهانی، و صندوق بین المللی پول و به خاطر تلاشش برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی مجبوره قوانین خودشو و مقررات خودشو با قوانین و مقرراتی که مورد

تشکیل نشده، آنها از عقب نشینی رژیم صحبت می کنند. به نظر من این تفکر غلطه. بخصوص که کسی که این مسئله رو به عقب نشینی رژیم نسبت میده، در منطق تفکرش بالطبع این مسئله برایش مطرح میشه که خوب، حالا اگر ما بر اثر مبارزات خودمون رژیم را مجبور کردیم که یک گام عقب برداره و اجازه تأسیس سندیکای کارگری رو بده، پس حالا باید وادارش کنیم گامهای بیشتری برداره. و نتیجه منطقی هم این می شه که خب باید بریم در پروسه ایجاد این سندیکاها هم فعالانه شرکت بکنیم و از طریق خود این سندیکاها و از طریق فرصتی که بوجود آمده و این فضای که ایجاد شده، به رژیم فشار بیاوریم تا گامهای بیشتری عقب نشینی کنه. در حالی که اگر ما واقعاً به خود واقعیت رجوع کنیم، می بینیم در شرایط یک دیکتاتوری لجام گسیخته - که هر کدوم از ما و هر کسی که تو این اتاق نشسته، همه فعالین جنبش کارگری، جنبش کمونیستی به نوعی این دیکتاتوری رو با پوست و گوشتش لمس کردند و آثارش رو دیدند- که به هیچ صراطی مستقیم نیست، هیچ حدی از آزادی و تشکل رو بر نمی تابه. و در شرایطی که حدود ۵ میلیون بیکار وجود داره، در شرایط ارتش میلیونی بیکاران، در شرایطی که ما می بینیم که خود مسئولین کارگری رژیم مطرح می کنند که کارگرانی هستند که ۴۸ ماه حقوق نگرفتند، در شرایطی که ما می بینیم جمهوری اسلامی قوانینی رو میگذرونه و کارگران کارگاههای زیر ۵ نفر رو از شمول قانون کار خارج میکنه، بعد کارگران کارگاههای زیر ۱۰ نفره رو از شمول یکسری از مواد قانون کار خارج میکنه، بعد وقاحت و بیشرمی رو به اونجا می رسونه که اساساً اسم کارگر را از کارگران قالبیاف قانوناً ازشون میگیره و اونها رو دیگه کارگر تلقی نمی کنه، بعد میاد قوانینی می گذرونه به اسم بازسازی صنایع نساجی و بعدش هم این قانون رو تعمیم می ده به کل صنایع و با اتکاء به اون دسته دسته کارگران رو اخراج میکنه، تو شرایطی که ما می بینیم با قراردادهای ۸۹ روزه، کارفرماها اساساً همه مقررات و قوانین موجود رو دور میزنن، و دسته دسته کارگران را اساساً از شمول قانون کار خارج می کنند و... در چنین شرایطی بحث عقب نشینی به نظر من یه بحث کاملاً ذهنیه. به نظر من اتفاقاً واقعیت نشون می ده که ما با تعرض جمهوری اسلامی و با تعرض بورژوازی در حوزه های مختلف کارگری به حقوق و دستاوردهای مبارزات طبقه کارگر ایران مواجهیم.

در شرایطی که شما بطور عینی می بینید که وجود ۵ میلیون بیکار یک قدرت مانور بزرگی به بورژوازی ایران داده و این بورژوازی هم کاملاً با استفاده از این قدرت مانور سطح دستمزدها رو پائین آورده. اونهم در حالی که هر سال حتی برغم اینکه شوراهای اسلامی کار، خانه کارگر و نهادهای رژیم ساخته هم مطرح میکنند که مثلاً باید حداقل ۴۰ درصد دستمزدها اضافه بشه، ما می بینیم شورای عالی کار که دستمزدها رو تعیین می کنه مثلاً ۱۵ درصد دستمزد رو اضافه می کند، ما نمیتوانیم از این شرایط این نتیجه رو بگیریم که ما با عقب نشینی جمهوری اسلامی مواجهیم. پس این تفکری که فکر میکنه بحث وزارت کار با سازمان بین المللی کار حاصل عقب نشینی جمهور اسلامی هست به نظر من اشتباه میکنه و این اشتباه نتایج عملی مخربی رو برایش بوجود میاره.

مسئله دیگه ای که در این بحث باز باید بهش توجه کنیم اینه که خوب شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر نهادهای اسلامی، ایدئولوژیک، ضد کارگری و سرکوبگرند و بدون شک تضعیف اونها باعث خوشحالی میشه، ولی برخی فکر می کنن که اضمحلال این نهادها باعث میشه که سندیکاها واقعی شکل بگیرد. در حالیکه بدون شک اگر شوراهای اسلامی کار تضعیف بشه، در جریان عمل، نهادهای پلیسی جمهوری اسلامی در محیطهای کارگری به شکل دیگری بازتولید میشن، بازسازی میشن و اصلاً ممکنه همین سندیکاها ادعایی نقش چنین نهادهایی رو در آینده باز نکنند. یک تفکری هم فکر میکنه اصلاً بدلیل شناخته شدن و یا بقول معروف رو شدن دست این نهادها در میان کارگرا و گرایش نزولی کارگران به این نهادها در محیط های کارگری (که آمارهاشو حتماً خودتون دارید و می دونید که مثلاً چند وقت پیش همین صادقی، رئیس کل شوراهای اسلامی کار یکسری آمار ارائه داد که نشون می داد که شورای اسلامی کار چه جوری نزول کردند) است که جمهوری اسلامی میخواد تن به تشکیل سندیکا بده. البته به نظر من طبقه کارگر ایران از همان ابتدا و خیلی زود نهادهای سرکوبگر جمهوری اسلامی را شناخت و باهاشون مرزبندی کرد، تا اونجا هم که در دست خودش بود و برایش امکان داشت، در این نهادها شرکت نکرد. در نتیجه بحث امروز این نیست. ولی این یک واقعیه که اگر جمهوری اسلامی بره پای تشکیل سندیکاها این کار یک قدرت مانور زیادی بهش داده می ده و می تونه دستگاه سرکوبش را اینبار تحت نام

سندیکاها سازماندهی کنه بخصوص که ما تجربه دوره شاه رو هم داریم. رفقای اینجا نشستند که کاملاً در اون سالها با سندیکاها شاه ساخته، سندیکاهایی که بقول معروف تیمسار پرنیان درست می کرد، کاملاً آشنای دارن و میدونن که چگونه این سندیکاها کاملاً در محیطهای کارگری نفوذ کرده بودند و اجازه و امکان شکل گیری تشکلهای مستقل کارگری رو کاملاً سلب کرده و یا تضعیف کرده بودند. در نتیجه به نظر من در بحث اجازه تشکیل سندیکاها باید یه چیز رو فهمید. در تجربه ایران، توجه داشته باشید که من راجع به ایران صحبت می کنم و بر اساس تجربیات تاریخی ایران صحبت می کنم. در تجربه ایران تاریخاً نشون داده شده که امکان شکل گیری تشکلهای مستقل کارگری، توده ای، سراسری، علنی اصولاً تنها زمانی امکان پذیر شده که در سد دیکتاتوری حاکم در ایران - که متأسفانه ما تداوم این دیکتاتوری رو از دوره رضا شاه تا حالا (به جز مقاطع کوتاهی) می بینیم- در این سد دیکتاتوری شکاف ایجاد شده باشد. ما اگر به تاریخ مراجعه کنیم میبینیم که مثلاً در دوره ای که متفقین حمله کردن به ایران و رضا شاه را از قدرت انداختن، یک فضای درسالهای ۲۰ تا ۱۳۳۲ ایجاد شد. و یا در سالهای ۵۶-۵۷ که بخاطر اوج گیری مبارزات مردم یک فضای جدیدی ایجاد شد و در سد دیکتاتوری شکاف ایجاد شد. ما فقط در این مقاطع است که با بروز تشکلهای کارگری، تشکلهای مستقل کارگری مواجه می شویم. در یکصد سال اخیر، بورژوازی ایران با دیکتاتوری ای که اعمال کرده، اصولاً اجازه شکل گیری هیچگونه تشکل مستقل کارگری رو بصورت علنی، توده ای و سراسری نداده و بر اساس این تجارب در آینده هم همین خط را می خواهد پیش ببرد. در نتیجه نباید روی این بحث سندیکا بیش از اندازه متمرکز شد و فکر کرد که از این بحثی که در جمهوری اسلامی داره میشه، طبقه کارگر ما به سندیکاها واقعی دست پیدا میکنه. به نظر من تجربه ایران نشون داده که طبقه کارگر ما از طریق سیاستهایی که خود طبقه حاکم پیش میبره، و یا از طریق تکیه صرف بر تضادهای درونی طبقه حاکم، نمی تونه به تشکلهای واقعی که نیاز داره و نیاز روزمره اش دست پیدا بکنه.

یک مبحث دیگه که به نظر من خوبه که اینجا روش تأکید کنیم و تو این سمینار روش بحث بکنیم اینه که بهرحال یک تفکری هم وجود داره در جنبش ما که فکر میکنه که جنبش اصلاحات، جنبش بورژوازی ایران و این بورژوازی بوسیله جنبش



اصلاحات میره که قدرت سیاسی خودشو کسب کنه و بحث ایجاد سندیکا رو هم ناشی از تحقق این روند می‌بینه. مطابق این تفکر، از قرار تا حالا قدرت سیاسی دست بورژوازی نبوده (و معلوم هم نیست دست کی بوده) تازه بعد از کسب قدرت سیاسی توسط بورژوازی (!!) چون صاحبان صنایع ایران، برای بالا بردن بهره‌وری کار به نوعی از تشکل نیاز دارند، پس شرایط تشکیل آنها را مهیا می‌کنند. در نتیجه این تفکر مدعیست که اصولاً خود اونها می‌خواهند که تشکلهای مستقل کارگری ایجاد بکنند. تفکر مزبور در همین بحث سندیکا هم اتفاقاً وزارت کار رو می‌بیند که مثلاً رفته با نهادهای بین‌المللی مذاکره کرده و بحث تشکیل سندیکا رو آورده، اجازه تشکیل سندیکا رو داده. بعد فکر می‌کند که این درست نتیجه همون جنبش اصلاحات است و اینها دارند سندیکا رو ایجاد میکنند. خوب، بالطبع کسی که اینطوری فکر میکنه و بخاطر دیدن یک مشت آخوند تو حکومت فکر میکنه که این آخوندها از بورژوازی جدا هستند (و مثلاً رفسنجانی بورژوا نیست یا جنتی بورژوا نیست یا همه این آقازاده‌ها بورژوا نیستند) خوب، بالطبع به این صرافت هم می‌افته که باید در پروسه تشکیل این سندیکاها فعالانه شرکت کرد. و با این کار هم کمک می‌کنه به فریبکاری که رژیم خواهانشه. رژیمی که قصد دارد. یه مدت دیگه هم کارگرهای ما رو با استناد به همین بحث تشکیل سندیکا فریب بده و بگه که حالا به خواست شما تن دادیم. اتفاقاً همانطور هم که می‌بینین یکسری فعالین کارگری هم فوراً اعلامیه میدن و تشویق میکنند و به رژیم میگن شما بعد از ۲۵ سال تازه به حرفی که ما ۲۵ سال پیش میزدیم، رسیدید. به نظرم وظیفه ما، تک تک ما، اینه که اجازه ندیم یکبار دیگه جمهوری اسلامی همون کاری رو که با خاتمی در سطح جامعه کرد و یک فریبکاری بزرگی رو اشاعه داد، اینبار در جنبش کارگری به اسم سندیکا مطرح کنه، پیش ببره و یک بخش از کارگرهای پیشرو ما را فریب بده و بکشونه توی پروسه‌های که اصولاً هیچ حاصل مثبتی برای خود کارگر و جنبش کارگری نخواهد داشت.

من فکر میکنم با توجه به کمبود وقت، این چارچوب برای بحث امروز کافی باشد. البته من مایلیم نکات دیگه‌ای هم مطرح کنم، توی نامه‌ای که رفقا (رفقای برگزارکننده سمینار امروز) نوشتند، ۵ تا تفکر مطرح شده که من بطور خلاصه به این تفکرات می‌پردازم و بعد در قسمت پاسخ به سؤالات تلاش

خواهم کرد بصورت وسیعتر و با فرصت بیشتر به آنها بپردازم.

رفقا مطرح کرده‌اند که عده‌ای هستند که با توجه به داشتن چشم‌انداز سرنگونی قریب‌الوقوع رژیم، طرح هر گونه خواست کارگری رو در شرایط فعلی غیر اصولی و نادرست قلمداد می‌کنند. من نمیدونم حاملین این تفکر در زندگی واقعی کی‌ها هستند؟ ولی چنین ایده‌ای اساساً یک تفکر به‌غایت نادرست و انحرافی. اولاً چشم‌انداز سرنگونی قریب‌الوقوع جمهوری اسلامی معلوم نیست از کجا اومده. ما از ۲۰ سال پیش شاهد بودیم که هر گروهی، سازمانی برای خودش زمان بندی‌های استراتژیک تعیین میکرد و از سرنگونی قریب‌الوقوع جمهوری اسلامی و رفتنی بودن رژیم و یا بحران آخر حرف میزد اما ۲۵ ساله که رژیم سر کاره. مبنای علمی قریب‌الوقوع بودن (سرنگونی رژیم) رو من نمی‌فهمم از کجا میاد. رژیم جمهوری اسلامی باید سرنگون بشه و با قدرت مردم حتماً سرنگون هم میشه ولی قریب‌الوقوع بودنش رو باید بگم کمی غریب است. و یکی دیگه هم، من نمی‌فهمم مگه میشه وجود خواستها و مطالبات کارگری رو به شرایط سیاسی منوط کرد؟ به این ترتیب که مثلاً اگر جنبش اوج بگیره و ما در شرایط انقلابی باشیم خواست کارگری باید یه جور مطرح بشه و اگر جنبش افول کنه و جنبش در شرایط رکود باشه، یه جور دیگه؟ خواستها و مطالبات کارگری از دل مبارزات خود طبقه کارگر بیرون میاد. کارگران در شرایط استثمار وحشیانه، خواستهای رو مطرح می‌کنند. این دست من و شما به عنوان پیشرو کارگری یا فعال کارگری یا نیروی مترقی و چپ نیست که بیاییم خواستی رو به طبقه کارگر تحمیل کنیم. در بستر شرایط کار و مبارزات خود کارگران، کارگر می‌فهمه که دستمزدش باید افزایش پیدا کنه، می‌فهمه که باید تشکل مستقل کارگری داشته باشه، باید دستمزدش با تورم انطباق پیدا بکنه، باید حق بیمه داشته باشه. این درسته که در مقاطعی ممکنه جنبش کارگری روی یه خواست مشخصی مثل ۸ ساعت کار در روز متمرکز بشه، ولی اگر کسی اساساً طرح خواستهای طبقه کارگر که خود این طبقه در هر شرائطی مطرح میکنه رو نادرست و غیر اصولی بدونه، به نظر من نشون میده که چنین فردی اصولاً از مسائل جنبش کارگری کاملاً بی‌اطلاع است.

یک نکته دیگه‌ای که در این نامه مطرح شده اینه که مطرح می‌شه که در شرایط موجود یه عده

ای تنها مروج شعار لغو کار مزدی‌اند و خواستهای سوسیالیستی رو مطرح می‌کنند. به نظر من در این تفکر معلوم نیست که شرایط موجود چه جایگاهی داره و از نظر این افراد چه ویژگی‌ای رو نشون میده. این شرایط موجود چیه که حالا ما باید فقط خواستهای سوسیالیستی رو مطرح بکنیم. البته کمونیستها خواستهای سوسیالیستی رو مطرح می‌کنند و برای اون می‌جنگند، برای اون مبارزه میکنند. و تلاش می‌کنند که طبقه کارگر رو حول این خواستهای سوسیالیستی بسیج بکنند، ولی خب طبقه کارگر، همه جور خواسته داره، از خواستهای اقتصادی گرفته تا خواستهای سیاسی و عمومی. و اساساً ما نمی‌تونیم خواستهای طبقه کارگر رو منوط بکنیم صرفاً به اراده خودمون، آنهم صرفاً خواست سوسیالیستی. طبقه کارگر برای لغو کار مزدی، برای نابودی سیستم مزدی مبارزه میکنه و اساساً رهائی طبقه کارگر بدون نابودی سیستم مزدی امکان پذیر نیست. ولی اساساً برای اینکه طبقه کارگر به این نقطه برسه و به رهائی دست پیدا کنه، بسیج طبقه کارگر مطرح میشه و بسیج طبقه کارگر هم اصولاً حول همین خواستهای روزمره و مسائل زندگی روزمره هست که امکان پذیره. در نتیجه نیرویی میتونه طبقه کارگر رو بسیج کنه و نیرویش رو برای لغو کار مزدی به صحنه بیاره که اتفاقاً به همین مطالبات روزمره طبقه توجه کنه و طبقه رو حول آنها بسیج کنه.

بحث دیگری که در نامه مزبور مطرح شده این است که عده‌ای معتقدند که تشکیلات سوسیالیستی صرفاً ظرف مناسب تشکل کارگری است نه تشکیلات دولتی. تا اونجائی که این تفکر تشکلات دولتی رو ظرف مناسب تشکل طبقه کارگر نمی‌دونه، حرف کاملاً درسته. چون در واقعیت این تشکلات ابزارهای سرکوب‌اند. این رو تجربه، چه در دوره شاه و چه در دوره جمهوری اسلامی نشون داده که اساساً تشکلات دولتی در ایران، تشکلات کارگری نبودند، ابزارهای سرکوب بودند. به اسناد بدست آمده از ساواک که در جریان حمله مردم به مراکز ساواک بدست اومد، مراجعه کنید اسامی تمامی اعضای سندیکاها که عضو ساواک بودند توی اون اسناد بود. الان هم که همه میدونیم محجوب و کمالی و صادقی چه افرادی هستند. ولی اینکه ما فقط تشکل سوسیالیستی رو ظرف مناسب تشکل صنفی کارگران بدونیم، به نظر من، نظر نادرسته.

آنچه در زیر می آید ترجمه بخش هایی از مقاله ای است که از ماهنامه آمریکایی "ونیتی فیر" (Vanity Fair)، اکتبر ۲۰۰۳، گرفته شده است. این مقاله از برخی از قضایای مربوط به بعد از یازدهم سپتامبر و نقش دولت آمریکا در خارج کردن اعضای خانواده بن لادن از آمریکا پرده برمیدارد.

نجات سعودی ها (۱)

ترجمه و تنظیم از فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در آمریکا

به جرم حمایت مالی از تروریسم مورد تحقیق هستند. بعلاوه اخیراً در ماه جولای، دولت از کنگره خواست تا ۲۸ صفحه از گزارشش در باره ۹/۱۱ را محرمانه و مخفی نگه دارد. طبق گزارش ها و اخبار منتشره، قسمت محرمانه شامل این است که روابطی بین گروگانگیران و دو سعودی به نام عمرالبیومی و اسامه بسنان که دارای روابط مالی با اعضای دولت عربستان هستند، وجود دارد.

کارشناسان در امور تروریستی می گویند که سعودیهایی که تا زمان وقوع فاجعه ۱۱ سپتامبر در آمریکا بودند می توانستند منبع خوبی باشند و هم چنین می توانستند اطلاعات ارزشمندی درباره ساختار القاعده بدهند و این اطلاعات می توانست در امر تحقیقات درباره ۹/۱۱ مؤثر باشد. ولی به استناد منابعی که در گذراندن سعودیها از مرز آمریکا و برگرداندنششان به خاک وطن شرکت داشتند، آنها حتی بدون اینکه مصاحبه ای از طرف اف. بی. آی با آنها به عمل آید آمریکا را ترک کردند.

همزمان با اینکه رئیس جمهوری اعلام کرد که هیچ چیزی نمی تواند مانع جنگ در سراسر جهان بر علیه تروریسم گردد و صدها هزار سرباز آمریکایی را به افغانستان و عراق روانه کرد، و همزمان با اینکه اسامه بن لادن دشمن شماره یک معرفی

عربستان یعنی خانواده سلطنتی عربستان و دیگری اعضای خانواده اسامه بن لادن، تعلق داشتند. خانواده ای که دوست و متفق خانواده حاکم عربستان بوده و بعلاوه صاحب شرکت ساختمانی چند میلیارد دلاری هستند که بن لادن یاغی نیز از میان آنها بر آمده بود. موضوع سعودیها بسیار بزرگتر از آن است که چنین فکر شود که آنها صرفاً به اعتبار ثروتمند بودنشان چنین لطف ویژه ای از طرف کاخ سفید نصیبشان گردیده است.

در مدت دو سالی که از واقعه ۹/۱۱ می گذرد، شماری از شخصیت های گردن کلفت سعودی منجمه هم بن لادن ها و هم اعضای از خانواده سلطنتی عربستان به دلیل نقششان در تأمین مالی تروریسم زیر رگبار آتشین حملات بوده اند. چهار هزار از اقوام و بستگان قربانیان ۹/۱۱ شکایتی را به قیمت یک تریلیون دلار بر علیه خانواده سعود، بن لادن ها و دیگران به جرم دست داشتن در قتل عزیزانشان به دادگاه برده اند.

مجله نیوزویک گزارش داد که همسر بندر، سفیر عربستان در آمریکا و دختر ملک فیصل هزاران دلار به نهادهای خیریه ای کمک کرد که وابسته به القاعده هستند. اسنادی از اف. بی. آی که روی آنها مهر "محرمانه" خورده است نشان می دهد که دو عضو خانواده بن لادن که خود را دور از اسامه بن لادن میدانند

دیگری نیز به همراه بیاورد. آنها شک داشتند چنین چیزی (خارج کردن سعودیها - م) امکان پذیر باشد. آنها دلیل خوبی داشتند. مگر نه اینکه دقایقی بعد از وقوع حملات ۹/۱۱ اداره فدرال نظارت بر خطوط هوایی، در نامه ای اعلام کرده بود که همه هواپیماهای در حال پرواز در آسمان آمریکا باید در نزدیکترین فرودگاهها به زمین بنشینند، مگر نه اینکه هیچ هواپیمایی چه خصوصی و چه بازرگانی حق پرواز نداشت؟ آخر مگر آل گور (Al Gore) معاون سابق ریاست جمهوری هنگامی که پروازش به آمریکا لغو شده بود؟ سرگردان در اتریش رها شده بود، بیل کلینتون پروازش را به تاریخ دیگر موکول کرد. برغم همه این سخت گیریها و فرمان صادر کردنها، اما دن گراسی در ساعت یک و نیم یا دو بعد از ظهر در روز سیزدهم سپتامبر تلفنی دریافت کرد. به او گفته شد که سعودیها به سرویس خدمات فرودگاهی ری تیون در ترمینال خصوصی تحویل داده شدند. گراسی می گوید: "به من گفته شده بود تأییدیه کاخ سفید لازم است" بعداً یکی از خلبانان وارد شد و گفت "بیا این هواپیمای شماست".

دن گراسی اطلاع نداشت که بندر بن سلطان ۵۲ ساله، سفیر عربستان در آمریکا مشغول تدارک خارج کردن صد و چهل نفر از هموطنانش بود که در آمریکا پخش بودند. این افراد عمدتاً به دو خانواده بسیار قدرتمند

چند روز پس از ۱۱ سپتامبر (۹/۱۱)، ثروتمندان سعودی منجمه اعضای خانواده بن لادن سوار بر جت های خصوصی، خیلی سریع از آمریکا به بیرون برده شدند. کسی اعتراف نمی کند که اجازه پروازها را داده باشد، مسافران هم مورد بازجوئی و سؤال قرار نگرفتند.

آیا رابطه طولانی خانواده بوش با سعودیها در وقوع این موضوع مؤثر بود؟ صبح سیزدهم سپتامبر ۲۰۰۱، یک چشم خصوصی (پلیس مخفی-م) ۴۹ ساله، به نام دن گراسی (Dan Grosi) یک تلفن خارج از انتظارش را از اداره پلیس تمپا (Tampa) دریافت کرد.

گراسی مدت ۲۰ سال تا قبل از بازنشستگی در پلیس تمپا خدمت کرده بود و به عنوان یک افسر سابق دریافت پیشنهاد برای کار امنیتی خصوصی چیز غیر عادی ای برای او نبود. دو روز قبل تروریستها چهار هواپیما را ربوده بودند و بزرگترین جنایت رخ داده بود، بدترین جنایت در تاریخ آمریکا.

گراسی به خاطر می آورد که "پلیس از یازده سپتامبر، محافظت از دانشجویان سعودی را به عهده گرفته بود". او ادامه میدهد "از من پرسیدند آیا مایلم اسکورت محافظت از دانشجویان سعودی را از تمپا به لگزینگتن کنتاکی به عهده بگیرم". از گراسی خواسته شده بود همکار

گردد که در سراسر جهان مترصد شکارش هستند، چگونه ممکن شد (تأکید از ما) که کاخ سفید امر خارج کردن آن همه آدم، منجمله دو دوجین اعضای خانواده مردی که پشت واقعه ۹/۱۱ بود از خاک آمریکا را چنان تسریع کرد؟ این واقعه به دلیل رابطه ویژه و طولانی بین سعودیها و ایالات متحده آمریکا و به ویژه خانواده بوش از اهمیت زیادی برخوردار است.

اگر از منابع عظیم نفتی عربستان حرف نزنیم، برای چندین دهه این کشور یکی از قدرتمندترین دوستان آمریکا در منطقه خاورمیانه بوده است. خانواده سلطنتی عربستان و خانواده بوش دو سلسله بسیار قدرتمند در جهان می باشند که برای بیش از ۲۰ سال، دارای روابط شخصی، بازرگانی و سیاسی بوده اند.

در بخش خصوصی، سعودیها "هارکن انرژئ" که، یک شرکت نفتی که مشکلاتی داشت و جرج دبلیو بوش سهامدارش بود را پشتیبانی و حمایت کردند. جرج بوش رئیس جمهور سابق و جیمز بیکر وزیر خارجه سابق و دوست بسیار قدیمیش، جهت دریافت کمک مالی برای گروه "کارلایل" بزرگترین مؤسسه مالی در جهان به حضور سعودیها شرف یاب شده اند. جرج بوش پدر هنوز مشاور ارشد این مؤسسه می باشد که سرمایه گذارانش سعودیهای هستند که متهم به حمایت از گروههای تروریستی گردیده اند. "بندر" سفیر عربستان در آمریکا مقدمات امیدوار بود که در گزارش هائی که حاکی از نقش عربستان سعودی در حمله بود مبالغه شده است. اما ساعت ۱۰ شب روز دوازده سپتامبر ۲۰۰۱، در

حدود ۳۶ ساعت بعد از واقعه، یک مقام بالا رتبه سی. آی. ای که طبق گزارش نیوزویک، احتمالاً جرج تنت رئیس سیا بوده به بندر تلفن کرد و خبر از وجود ۱۵ تبعه سعودی در میان ۱۹ نفر شرکت کننده در واقعه را به بندر داد.

اسامه بن لادن بهرحال یک سعودی بود ولی نه هر سعودئی. شاهزاده بندر اعضای خانواده او را به خوبی می شناسد. شاهزاده بندر می گوید: "آنها انسانهای بسیار دوست داشتنی و عزیزی هستند" او به سی. ان. ان. گفت: "اسامه تنها کسی است ... من تنها یک بار او را ملاقات کردم. بقیه بسیار تحصیل کرده هستند، مردانی موفق در بازرگانی می باشند، آنها در کارهای خیریه ای بسیار زیادی مشارکت دارند. تراژیک، تراژیک است که او (اسامه -م) این همه دردسر برایشان ایجاد کرده است."

برخلاف تصور عمومی، اسامه تنها عضو خانواده بن لادن نبود - بیشتر از ۵۰ خواهر و برادر در این خانواده - دارای روابط با گروههای بنیادگرای اسلامی هستند. مهروس، برادر ناتنی و بزرگتر اسامه از ۱۹۷۹ با اخوان المسلمین دوستی داشت. بعداً، گروه بن لادن سعودی به جزئی از آنچه تبدیل گشتند که معروف به "زنجیره طلائی" گردید. یعنی فهرستی از ثروتمندان سعودی که القاعده از جانب آنها تغذیه می شد. القاعده ای که از همان لحظات جنینی اش در اواخر دهه هشتاد، و از مدتها پیش یک خطر بین المللی شناخته شده بود.

بن لادن های جوان که بعنوان اعضای خانواده سلطنتی عربستان در زمان ۹/۱۱ در ایالات متحده زندگی می کردند، عمدتاً دانش آموز

و دانشجوی دبیرستانها و دانشگاههای آمریکا و هنرمندان جوان بودند. چندتا از بن لادن ها از دانشگاه "تافتز" در بوسطن فارغ التحصیل گردیدند. عبدالله بن لادن، یک برادر جوان بن لادن در سال ۱۹۹۴ از مدرسه حقوق دانشگاه هاروارد فارغ التحصیل و دفاتری در کمبریج ماساچوست داشت. دو تا از بن لادن ها، محمد و نواف صاحب آپارتمانهای در ساحل بوسطن بودند. کامرون ۳۰ ساله پسر عموی بن لادن، یکی از کسانی بود که مرتباً در نایت کلاب های "مانحتن" دیده می شد، و دو ماه پس از ۹/۱۱ بر طبق گزارشی تنها در یک روز، سی هزار دلار در بوتیکی در خیابان پنجم خرید کرد. برادر ناتنی بن لادن، خلیل بن لادن تصمیم گرفت به جده برگردد.

از طرف دیگر، سالها پیش بن لادنها با اسامه قطع رابطه کردند. آنها همان میلیاردهای سعودی هستند که در "سیتی گروپ" (بانک سیتی گروپ - م) حساب بانکی داشتند و در گلدمن ساکس و مریل لینچ و سایر "عزیز دردانه های" غربی مانند دیزنی، اسنابل و پُرش سرمایه گذاری داشتند.

سعودیها، به لطف داشتن نسبت به دولت های آمریکا مشهور هستند. اما هیچکس بهتر از شاهزاده بندر بن سلطان خدمت گزاری نکرده است. او سالها پیش با کالین پاول راکت بازی می کرد. او در عملیات مخفی سی. آی. ای. در زمان ویلیام کیسی که حتی از ریگان نیز مخفی نگاهداشته می شدند، شرکت داشت. قبل از ۹/۱۱، جرج بوش "بندر" را دعوت کرده بود که روز سیزده سپتامبر به کاخ سفید بیاید تا درباره پروسه صلح خاور میانه گفتگو کنند.

ملاقات صورت گرفت ولی مباحث آن به موضع ۹/۱۱ خلاصه شد.

همان روز که بوش و بندر در کاخ سفید ملاقات می کردند، دن گراسی می گوید او و پلیس دیگری به نام مانوئل پرس، سعودیها را از تمپا به لگزینگتن سوار بر یک هواپیمای خصوصی می بردند. پرواز تمپا به لگزینگتن کنتاکی در روزنامه تمپا تریبون در اکتبر ۲۰۰۱ گزارش شد. سؤال اینجاست که چگونه چنین پروازی امکان پذیر شد؟ چگونه هواپیمای حامل سعودی ها اجازه پرواز یافت؟

رئیس نهاد ضد تروریستی کاخ سفید، ریچارد کلارک که در هر دو دولت کلینتون و جرج بوش صاحب این مقام بود و بعداً از این مقام کناره گیری کرد می گوید: "شخصی تصمیمی را برای تأیید نزد ما آورد تا اجازه پرواز هواپیمائی پر از سعودیها از جمله اعضای خانواده بن لادن را صادر کنیم" (منظور از "ما" در نزد کلارک یعنی جرج بوش، دیک چینی، رامزفلد و پاول است. -م) "نقش من این بود که بگویم بدون نظر اف. بی. آی. این پرواز نمیتواند صورت گیرد. بنابراین از اف. بی. آی. خواسته شد که مطمئن و راضی شود که هر کسی سوار آن هواپیما می شود از نظر آنها اشکالی ندارد. آنها برگشتند و گفتند که از نظر آنها پرواز می تواند صورت بگیرد. در این صورت بود که ما گفتیم پس آن هواپیما میتواند پرواز کند." کلارک بخاطر نمی آورد که این ایده از جانب کی مطرح شد ولی میگوید احتمالاً از جانب اف. بی. آی. یا وزارت خارجه مطرح گردید. هر دوی این دو نهاد تکذیب می کنند که در این مورد نقشی داشته اند.

ادامه مطلب در صفحه ۱۰

استفاده از دروغ و عوامفریبی

های سیاسی و مذهبی برای

راه انداختن جنگ

تهیه و تنظیم از : فرمیسک اورامانی

با مرور زمان، وقایع بعد از اشغال عراق فاش کرد که استراتژی جنگی دولت بوش بر اساس اهداف غارتگرانه و مبتنی بر زنجیره ای از دروغ ها و دسیسه ها بوده است. حتی روزی که در ابتدای تدارک حمله به عراق، کالین پاول سازمان ملل را در مورد وضعیت عراق مخاطب قرار میداد، کار هنری ای را که پشت سرش قرار داشت با پرده ای پوشاندند. این تابلو از روی نقاشی مشهور ضد جنگ پیکاسو درست شده بود که صحنه ای از جنگ و کشته شدن زنها و بچه ها است. سخنگوی سازمان ملل در توضیح دلیشان برای پوشاندن این تابلو گفت که هدف صرفاً ایجاد "پشت صحنه" مناسب برای صحنه های تلویزیونی بوده (دلایل تکنیکی!). اما از دید مردم دنیا این مسئله سمبلی شد برای حيله گری های امپریالیزم در پنهان کردن چهره خونخوار و جنایتکارش.

اما عوام فریبی های امپریالیست ها به این حيله گری ها و دروغ ها برای پنهان کردن و توجیه تجاوز نظامی به عراق و افغانستان محدود نمی شود. در امریکا و دیگر کشورها برای کشاندن سربازان به جبهه های جنگ از خرافات و مذهب نیز کمک گرفته شده است.

به عنوان مثال سربازان اسپانیایی که به عراق میرفتند مجبور بودند صلیب را به بازوهایشان بزنند. استفاده از این صلیب همان نقشی را بازی می کند که قرار دادن کلید بهشت به دور گردن بسیجیان جمهوری اسلامی بازی می کرد.

در افسانه های مذهبی اسپانیا آمده که سنت جیمز St. James of Compostela امام زاده با اسب سفیدش در آسمان ظاهر می شده و همه مسلمانان را از دم تیغ میگذرانده است. از آن به بعد "سنت جیمز عرب کش" لقب گرفت. یکی از مبتکرین استفاده از این امام زاده، وزیر دفاع اسپانیا است که خود یکی از اعضای غیر علنی گروهی افراطی به نام "عمل الهی" است که مردم به آنها لقب "مافیای مقدس" داده اند. این گروه در دوران فرانکو رشد کرد و بنیانگذار آن در سال ۱۹۹۲ توسط پاپ به لقب "قدیس" مفتخر شد. اما مردم او را به عنوان فاشیست بی شرمی می شناسند که زمانی گفته بود "هیتلر مسیحیت را در مقابل کمونیسم نجات خواهد داد." (به نقل از کتاب Founding Saint of Opus Dei)

واضح است که به دروغ ها و عوامفریبی های سیاسی باید به عنوان یک مسئله سیاسی و اجتماعی نگاه کرد. دروغ سیاسی تبلور تناقضات اجتماعی در جوامع طبقاتی است. دولت سرمایه داری که ابزاری است برای حفظ سلطه طبقه سرمایه دار بر دیگر طبقات جامعه، در یک شرایط شرایط ظاهراً آرام اجتماعی و اقتصادی، چهره دمکراتیک و آشتی دهنده طبقات را به خود میگرداند. اما زمانی که تنش های اجتماعی حادتر میشوند و منافع طبقات با آشکاری بیشتری در مقابل هم قرار میگیرند، آنگاه نقش واقعی این دولت (و دولت به طور کلی که ابزار سلطه طبقاتی است)، هر چه بیشتر فاش و برجسته گشته، و حيله ها و دروغها ایشان عیان تر می گردد.

مرگ خلخالی جلاد!

خلخالی یکی از چهره های خون آشام رژیم جمهوری اسلامی در آذرماه درگذشت. اگرچه رژیم آنچنان که مرسوم است نامی از او نبرد، اما از سوی دیگر خلقهای زحمتکش ایران تأسف خوردند که او چه آسان مرد و از چنگ عدالت آنان رهایی جست.

خلخالی اولین حاکم شرع دادگاههای رژیم جمهوری اسلامی بود که در سالهای اولیه بعد از قیام ۱۳۵۷ و بویژه در قتل عام ۱۳۶۰ با حمایت مستقیم سایر سران رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، به سرکردگی خمینی جنایتکار، صدها تن از کمونیستها و دیگر مبارزان را بدون هیچگونه محاکمه ای و فقط با این منطق که "من آنها را میکشم اگر بیگناه بودند به بهشت می روند و اگر گناهکار باشند به جهنم" به جوخه های اعدام سپرد.

اگرچه خلخالی تنها یک مهره در رژیم جمهوری اسلامی بود و مسئولیت جنایاتی که به دست او صورت گرفته بر گردن همه سران و گردانندگان رژیم می باشد. اما ذکر گوشه هایی از جنایات و وحشیگریهای وی علاوه بر اینکه افشاگر ماهیت کلیت رژیم با جناحهای رنگارنگش است، از این جهت نیز دارای اهمیت است که همه آنان که در جنایت و آدمکشی سهیم بوده و هستند، بدانند که بعد از مرگشان چگونه مورد قضاوت خلقها قرار میگیرند.

خلخالی که از سال ۱۳۷۶ و بدنبال پدیده دوم خرداد جز "اصلاح طلبان" محسوب می شد، در خاطراتش می نویسد "تازه کم کشتم، خیلی ها سزاوار اعدام بودند که به چنگم نیفتادند". بدون شک وحشیگریها و قساوت خلخالی بویژه در کردستان برخاسته از شیوه تفکر و ایدئولوژی او بود و آنچنان که گفته میشد او نه تنها دیوانه نبود بلکه آنچه کرد بسیار آگاهانه در ارتباط با منافع طبقاتی و در جهت حفظ نظام حاکم و در راستای منافع امپریالیسم بود. به همین خاطر هم ننگ و نفرت همواره یادآور نام اوست.

به عنوان مثال دروغ "سلاح های کشتار جمعی" را در نظر بگیریم که برای پنهان نگه داشتن منافع طبقاتی غارتگرانه ای ابداع شد که با به راه انداختن جنگ و کشتار تأمین میشود. همچنین بی تفاوت برخورد کردن رسانه های غربی نسبت به دروغ هایی که حمله به عراق بر اساس آنها انجام شد، بازتاب برخوردهای غیر دموکراتیک تحت سلطه الیگاریستی دولت های امپریالیستی می باشد. با افزایش اختلاف طبقاتی در کشورهای امپریالیستی، توانایی دولت ها برای جلب حمایت مردم از سیاست های خود روز به روز کاهش پیدا می کند. با افزایش اختلاف بین منافع الیگاریستی که دولت را کنترل میکند و منافع توده ها، مسلماً دروغ و عوامفریبی ها نقش مهمی در شستشوی مغزی مردم و کنترل افکار عمومی پیدا میکنند. اما، این عوامفریبی ها اگر چه ممکن است در کوتاه مدت کارساز باشند، در دراز مدت موجب شکسته شدن توهم مردم نسبت به ارگانهای دولتی و افزایش تدریجی آگاهی توده ها خواهند شد. همانطور که این واقعیت را در جریان جنگ ایران و عراق و همچنین حمله نظامی آمریکا به عراق شاهد هستیم.

حمله امپریالیستی به عراق با افزایش استنثار طبقه کارگر رابطه مستقیم دارد و این واقعیت را طبقه کارگر به شدیدترین وجه احساس میکند. به همین دلیل پایه اصلی یک حرکت ضد امپریالیستی را باید طبقه کارگر تشکیل بدهد

کردند این دادگاه بین المللی می توانست واقعاً عدالت را رعایت کرده و تبهکاران جنگی آمریکایی را محاکمه کند. چنین دادگاهی هیچوقت قدرتمندان آمریکا و انگلیس و ... را به دادگاه نمی کشاند.

همانطور که مارکس بارها تأکید کرده است، قراردادها، توافقات و قوانین بین دولتها برای تنظیم و تسریع، و حمایت از منافع سرمایه داری به طرقی که منعکس کننده همه جوانب بین المللی شیوه تولید سرمایه داری باشد، به وجود آمده اند.

امروز نیز موسساتی مثل سازمان ملل، صندوق بین الملل پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی (WTO) و غیره در رابطه با حرکت سرمایه در جهان اهمیت پیدا می کنند و منعکس کننده برتری نظامی، اقتصادی و سیاسی هفت کشور ثروتمند جهان هستند و نقش اصلی آنها در حقیقت ایجاد و حفظ نابرابری در سیستم جهانی است. وجود تضادها و استثمار در جوامع طبقاتی دلالی هستند در اثبات محدودیت و تناقض قوانین بین المللی و به طور کلی قوانین بین المللی و ارگان هایی مثل سازمان ملل برای تدوین و حفظ منافع قدرت های سرمایه داری و توجیه سیاست های امپریالیستی به وجود آمدند.

"برابری ظاهری در قوانین بین الملل با نابرابری مادی و واقعی حاکم بر جهان همراه است، و اصول دمکراتیک با نوکولونیالیسم." (کتاب مارکسیسم و قوانین بین الملل- نوشته Chimni)

← و این مستلزم آگاه بودن به این امر است که مبارزه علیه جنگ از مبارزه علیه سیستم سرمایه داری جدا نیست.

در جریان تظاهرات خیابانی و مبارزات ضد جنگ که در سرتاسر جهان در جریان بود، اغلب به مواردی برخورد می کردیم که گروه ها و اشخاصی برای محکوم کردن جنگ به قوانین بین الملل رجوع میکردند. و اکنون نیز برخی برای محکوم کردن دروغ ها و عوام فریبی های امپریالیست ها به این قوانین اتکاء می کنند. البته ضروری است که عدم رعایت حتی همین قوانین بین المللی را از جانب امپریالیست ها افشا کرد، مثلاً این واقعیت که آمریکا خود دارای بزرگترین برنامه های سلاح های کشتار جمعی و شیمیایی و اتمی است اما به همین بهانه به کشورهای دیگر حمله نظامی می کند. اما باید به خاطر داشت که قوانین بین المللی صرفاً مقرراتی هستند که توسط دولت های سرمایه داری و امپریالیستی تدوین شده اند و حافظ منافع آنها هستند نه توده های زحمتکش جهان. اگر فقط حوادث جهان در سالهای اخیر را مطالعه کنیم می بینیم که تمام دخالت های نظامی آمریکا مثل تجاوز نظامی در سومالی، هائیتی، بوسنی و کروشیا، افغانستان و عراق، علناً به اسم عملیات بشردوستانه، اجرای دمکراسی، و مبارزه با تروریسم از جانب جامعه بین الملل توجیه شدند. در حقیقت هر کسی در دنیا می تواند بر اساس قوانین بین المللی مجرم و متخلف شناخته شود مگر جنایتکاران سرمایه دار و امپریالیست ها. اخیراً نیز اتحادیه اروپا، تحت فشار دولت آمریکا، مجبور شد که نظامیان و مقامات آمریکائی را از محاکمه شدن به جرم ارتکاب جنایات دوران جنگ در دادگاه جنایی بین المللی مستثنی کند. البته نباید تصور کنیم که اگر آمریکایی ها را مستثنی نمی

تجربه متعجب بودند از اینکه دولت حداقل آنها را بازجوئی نکرد.

"حمله ای صورت گرفته که تا ابعاد زیادی عربستان سعودی به آن وصل بوده است پس ضروری بود که با افراد متعلق به خانواده سلطنتی عربستان و دولت آن صحبت می شد." آیا یک تکذیب ساده از طرف خانواده بن لادن می بایستی به این معنی ترجمه می شد که هیچ فردی در کل این خانواده راجع به عاملین این ماجرا حامل هیچگونه اطلاع و یا رابطه مفیدی نبود؟

بسیاری از سعودیها معتقدند که به نهادهای خیریه ای مورد سؤال یا مشکوک کمک می کردند که نهایتاً این کمک به سازمان القاعده می رسید. نوامبر گذشته نیوزویک گزارش کرد که هزاران دلار از طرف شاهزاده هیفا زن شاهزاده بندر بطور غیر مستقیم بدست دو تا از گروگان گیران ۱۱ سپتامبر رسید.

ادامه مطلب در صفحه ۱۷

هستند استفاده کند" در سراسر کشور اعراب بطور دسته جمعی دستگیر می شدند و مورد بازجوئی قرار گرفتند. اشکرافت پیشنهاد کرد که به اف. بی. آی قدرت بیشتری به منظور دستگیری اتباع کشورهای خارجی، گوش دادن به مکالمات تلفنی، و پیگیری امکانات مالی تروریستها داده شود. صدها نفر توسط دولت دستگیر گردیدند. همزمان کارکنان دولت بطور وسیع سابقه آنها را مورد تحقیق قرار میدادند. بعضی از این افراد بیشتر از ۱۰ ماه در زندان گوانتاناما در کوبا نگاهداشته شدند. اگر همه این اقدامات صورت گرفت، چگونه مقامات توانستند بخش مهمی از هر تحقیقی را که بعد از ۹/۱۱ انجام دادند (در مورد اعضای خانواده بن لادن-م) به دست فراموشی بپسارند؟ آیا حداقل بستگان بن لادن نمی توانستند اطلاعاتی درباره منابع مالی بن لادن، متحدین و هوادارانش بدست دهند؟ شماری از محققین با

نجات سعودی ها (بقیه از صفحه ۸)

در آنجا خلیل بن لادن را سوار کند. هواپیمای مزبور از فلوریدا به فرودگاه بین المللی دالاس در واشنگتن و از آنجا به فرودگاه بین المللی لوگان در بوسطن رفت و در راه اعضای خانواده بن لادن سوار می شدند. نقاط دیگری که اعضای خانواده بن لادن از آنجا سوار شدند شامل هستون، کلیولند و نیوآرک می باشد. طبق نظراف. بی.آی جمعاً ۱۴۰ نفر تبعه سعودی در آن پروازها بودند.

در ۹/۱۱ در حدود سه هزار نفر کشته شدند. یک جنگ در سطح کره زمین براف افتاد. دادستان کل آمریکا جان اشکرافت چنین گفت که: "دولت وظیفه دارد از همه امکاناتش و از هر ابزار قانونی برای جلوگیری از عملیات تروریستها از طریق دستگیری مردمی که خلاف قانون عمل کرده و خطری برای آمریکا

این پرواز تنها پروازی نبود که امداد "دست غیبی" صورت پذیرفته بود، در سراسر کشور اعضای خانواده بن لادن و خانواده سلطنتی عربستان و بستگانشان جمع شده بودند.

طبق گزارش نیویورک تایمز اعضای خانواده بن لادن یا بوسلیه هواپیما و یا اتوموبیل تحت نظارت اف. بی.آی اول به یک نقطه مخفی در تگزاس برده شدند و بعداً به واشنگتن انتقال داده شدند. نیویورک تایمز گزارش کرد که آنها از آنجا (یعنی واشنگتن - م) روز چهاردهم سپتامبر کشور را ترک کردند. اف. بی.آی میگوید گزارش تایمز "غلط" است. ضمناً این تنها پروازی نبود که حامل اعضای خانواده بن لادن بود. هواپیمای دیگری که حامل اعضای خانواده بن لادن بود، در تاریخی نامعلوم از لوس آنجلس به فلوریدا پرواز کرد تا

اخبار کارگری

"خوش نشین" نه ، بیکاران سیستم سرمایه داری

در دهات

"خوش نشین" در دوره ای که سیستم ارباب و رعیتی در دهات ایران برقرار بود، به روستائیان بی زمین و بیکار دهات اطلاق می شد. این ها اغلب جز نشستن در محلی و تکیه زدن به دیواری کاری نداشتند. منظره امروز دهات ایران با انبوه جوانان بیکار، بی شایسته به آن دوره نیست؛ با این تفاوت که "خوش نشینان" دوره ارباب رعیتی افراد بی سواد بودند در حالیکه جوانان بیکاری که امروز در دهات آواره اند و تکیه بر دیوار می نشینند، جوانان تحصیل کرده ای هستند که اغلب حداقل تا سطح دیپلم درس خوانده اند و در میان آن ها دارندگان مدارک لیسانس و فوق لیسانس و حتی دکتر نیز فراوان می باشند. در این رابطه بعضی از اظهارات جوانان بیکار در مچن واقع در استان سمنان را که از روزنامه کار و کارگر (۲۱ مهر سال جاری) برگرفته شده است در اینجا نقل می کنیم:

جوان ۲۸ ساله ای که دارای مدرک دیپلم بوده و متأهل می باشد عنوان می کند که "در آمدی جز کارگری ساختمان که آن هم دائمی نیست ندارم و در تأمین مخارج خانواده ام مشکل دارم". جوان ۲۲ ساله دیگری که او نیز دیپلمه می باشد مطرح می کند: "به دلیل مشکلات عدیده ای که اشتغال در بخش کشاورزی دارد، اکثر جوانان امکان فعالیت در این بخش را ندارند". هرچند او خود مجبور شده است و این امکان را دارد که در کنار پدرش کار کشاورزی بکند، می گوید: "اما فعالیت کشاورزی در اکثر اوقات با ضرر و زیان همراه است و مخارج زندگی را تأمین نمی کند." جوان ۲۵ ساله دیگری می گوید: "برای ما عدم اشتغال باعث مشکلات اقتصادی و گذران اوقات به بطالت شده است." و جوان ۲۲ ساله دیگری مطرح می کند: "مرسوم است که جوانان روستائی و شهرستانی زود ازدواج کنند. اما در حال حاضر مشکلات اقتصادی اجازه این کار را به جوانان منطقه نمی دهد."

نفوذ گسترده سرمایه های امپریالیستی به دهات که پس از "انقلاب سفید" شاه و "اصلاحات ارضی" در سال ۱۳۴۱ آغاز شد ثمرات مخرب خود را امروز با آشکاری بیشتری نشان می دهد. این امر در همان زمان بسیاری از روستائیان را از دهات کنده و آواره شهرها ساخت بدون اینکه سیستم قادر به استفاده از نیروی کار آنها باشد. خانه خرابی دهقانان و وضع بسیار اسفبار کشاورزی، یکی از جلوه های برقراری سیستم سرمایه داری وابسته در دهات می باشد. امروز با رشد زیاد جمعیت و ایجاد رابطه هر چه نزدیکتر ده با شهر، بسیاری از روستاهای پیشین به شهرستان تبدیل شده اند، این واقعیت هرچند شرایط متفاوت از قبل در دهات ایجاد نموده است ولی شرایط زندگی مردم به شکل دیگری بسیار دشوار و طاقت فرسا گشته است که وجود انبوه جوانان بیکار در دهات بیانگر گوشه ای از آن شرایط است.

در شرایط رونق سرمایه داری این کارگران هستند که

مورد استثمار شدید قرار می گیرند و در شرایط بحران

سرمایه داری باز این کارگران هستند که بیشترین بار

بحران را بر دوش می کشند.

معضلات عظیمی که کارگران ما با آن ها مواجه اند، همه ناشی از وجود سیستم سرمایه داری وابسته ایران می باشد. امروز که این سیستم با بحران شدیدی مواجه است، سرمایه داران کوشیده و می کوشند بار همه معضلات ناشی از این بحران از جمله بسته شدن کارخانجات، و یا کارکرد کارخانه با ظرفیت پائین را روی کارگران سرشکن نمایند. اخراج دسته دسته از کارگران بدون قبول هیچ مسئولیتی در قبال زندگی آن ها ، به جیب زدن دسترنج

کارگران با عدم پرداخت مزد به آن ها ، شانه خالی کردن از پرداخت حق بیمه کارگران از طریق لغو قراردادهای کاری پیشین و برقراری قراردادهای ۸۹ روزه ، پائین آوردن شدید مقدار دستمزد ، طولانی کردن ساعات کار و عدم پرداخت مزد برای کارهای سخت و زیان آور و غیره جلوه هایی از این امر می باشند. به این ترتیب سرمایه داران به کمک دولت حامی خود، دولت خاتمی، عملاً کارگران را حتی از تأمین یک زندگی بخور و نمیر نیز محروم ساخته اند. در چنین اوضاعی در حالیکه هنوز چند ماهی به پایان سال و تعیین مجدد حداقل دستمزد کارگران بر اساس تورم موجود مانده است، از طرف معاون اول خاتمی بخش نامه ای انتشار یافته که بر عدم افزایش حداقل دستمزد کارگران در سال آینده تأکید می نماید و بر این اساس اخیراً بحث هایی بین دست اندر کاران رژیم در مورد تعیین حداقل دستمزد بر مبنای تورم موجود در گرفته است .

علی رضا محبوب دبیر کل خانه کارگر در زمینه فوق با اشاره به آمار اعلام شده تورم توسط دولت گفت: "در حال حاضر نرخ رشد تورم ۱۷،۵ درصد اعلام شده در حالیکه امروز در بهترین حالت مسئولین از افزایش حقوق به میزان فقط ۹٪ در سال آینده صحبت میکنند." حسن صادقی رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی سراسر کشور نیز ضمن عنوان این مطلب که "در حال حاضر ۶۵٪ نیروی کار کشور زیر خط فقر نسبی و بیش از ۲۵٪ دیگر زیر خط فقر مطلق قرار دارند که در هیچ کشوری با این مورد روبرو نمی شویم" ، در مورد عدم افزایش حقوق کارگران در سال آینده اظهار داشت: "در حالیکه تضمینی برای کنترل تورم در سال آینده وجود ندارد، عدم افزایش حقوق کارگران فقیرتر کردن فقیر و ثروتمند تر کردن سرمایه دار است."

"مسئولین" در برخورد به معضلات کارگران

در رژیم جمهوری اسلامی نیز مسئولینی برای رسیدگی به مشکلات و مسایل کارگران وجود دارند! اما وظیفه اصلی که بر دوش این "مسئولین" نهاده شده، از هر وظیفه دیگری سنگین تر است!! در حالیکه منشأ اصلی همه مصائب و مشکلات کارگران حاکمیت سیستم سرمایه داری وابسته در ایران می باشد، وظیفه "مسئولین" لاپوشانی این واقعیت و انداختن تقصیر همه نابسامانی ها و ظلم و ستمی که به کارگران روا می شود به گردن نیروهای واهی و در بهترین حالت به گردن مدیریت و غیره می باشد. بر این اساس "مسئولین" دست اندر کار رژیم در امور کارگری همواره در حال سخنرانی و توضیح "مسایل" به کارگران می باشند. در این مسیر آن ها گاه مجبور می شوند به واقعیت هایی در رابطه با شرایط کار و زندگی کارگران اعتراف نمایند. در زیر بعضی از اعترافات آنها را نقل می کنیم:

رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی: "در حال حاضر امنیت شغلی برای کارگران کشور به یک آرزوی دست نیافتنی تبدیل شده."

دبیر اجرایی خانه کارگر مازندران: "بحران اقتصادی خصوصی سازی، واگذاری کارخانجات به بخش خصوصی، تفکر برده داری، قراردادهای موقت کار، شرکت های خدماتی، اتهام کم کاری، افت بهره وری و بی بازده ماندن فعالیت کارگری سبب بی کاری بیش از ۶ هزار کارگر مازندران شده است. کارخانجات نساجی مازندران از قبیل نساجی طبرستان، گونی بافی، نساجی تلار در یک دهه گذشته بیش از ۸ هزار نفر اشتغال را در خود جای داده بود که امروز به خاطر سیاست های غلط اقتصادی دولت و مجلس به کمتر از ۲ هزار نفر تقلیل و کارخانه نساجی طبرستان تعطیل و موجب بیکاری کارگران و عدم دریافت چندین ماه حقوق گردیده" وی در خاتمه گفت: "ای کاش می شد آرزوی دیرینه کارگران که همان تأمین مسکن، درمان، منع قراردادهای موقت که نوعی استثمار و برده داری نوین است ، حضور نماینده ای از زنان در هیأت های حل اختلاف.... سرلوحه برنامه مسئولین قرار گیرد تا این قشر عزیز به رفاه نسبی برسند."

دبیر اجرایی خانه کارگر استان مرکزی از وضعیت شرکت "کت کوت" تولیدکننده نخ بخیه که ۳۰۰ کارگر در آن مشغول به کار هستند، اظهار نگرانی کرده مطرح نمود که: "مدیریت شرکت، جمعی از کارگران شاغل را اخراج کرده که ما نیز با اقداماتی مانع از دریافت وام درخواستی توسط کارفرما شده ایم." در ضمن وی با انتقاد از تحوه عملکرد سازمان تأمین اجتماعی

تاکتیک های تهدیدآمیز اف-بی-آی علیه فعالین جنبش ضد جنگ

اخیراً یکی از نامه های محرمانه اف-بی-آی خطاب به ۱۵۰۰۰ مرکز پلیس در شهرهای مختلف آمریکا افشا شد. در این نامه اداری از پلیس خواسته شده: "به محض مشاهده این فعالیت های مشکوک مراتب را به نزدیک ترین دفتر اف-بی-آی گزارش کنید: - استفاده از اینترنت برای جمع آوری کمک مالی، عضوگیری، و سازماندهی تظاهرات.

- استفاده از تلفن دستی در تظاهرات برای سازماندهی و خبر رسانی.
- استفاده از ضبط صوت و دوربین فیلمبرداری که ممکن است برای فیلم گرفتن از خشونت پلیس و فرستادن به اینترنت از آنها استفاده شود.
- استفاده از دستمال گردن و عینک آفتابی برای پوشاندن چهره و کاهش تأثیر گاز اشک آور و اسپری فلفل.
- پوشیدن لایه های متعدد لباس."

این مشخصات شامل تقریباً همه کسانی می شود که در تظاهرات ضد جنگ و یا ضد "جهانی شدن" (آنتی گلوبالیزسیون) شرکت می کنند. اف-بی-آی به میلیون ها نفر از کسانی که یک یا چند تا از این اعمال را انجام می دهند نسبت مشکوک به تروریست بودن و یا طرفدار تروریست ها بودن می زند. تقریباً همه تظاهرکنندگان از عینک آفتابی استفاده می کنند و یا دستمال گردن می بندند و یا برای کاهش درد ضربات باتوم پلیس چندین لایه لباس می پوشند. در واقع اف-بی-آی جاسوسی علیه مردم آمریکا که غیر از تظاهرات قانونی و اعتراض به جنگ و جنایت در فعالیت دیگری شرکت ندارند را ترویج می کند و آنها را مورد حمله قرار داده و تروریسم می خواند.

این گونه تاکتیک های جاسوسی دولت آمریکا علیه مردم این کشور از سابقه تاریخی نیز برخوردار است. از جمله کنترل تلفن و تعقیب دائمی مخالفین دولت آمریکا در همان زمان که به ترور مارتین لوتر کینگ نیز اقدام نمودند. و یا جاسوسی دولت آمریکا علیه مخالفین جنگ ویتنام و فعالین جنبش ضد نژادپرستی بر کسی پوشیده نیست. در سال ۱۹۷۶ حدود ۵۰۰۰۰۰ پرونده که با این گونه شیوه های جاسوسی تهیه شده بودند، فاش شدند. هر پرونده مربوط به چندین نفر و یا اعضای گروه های متفاوت می شود.

اوایل سال جاری فاش شد که یکی از افسران پلیس کالیفرنیا به نام آرون کیلنر در یکی از گروه های ضد جنگ فعال بوده و برای اف-بی-آی جاسوسی می کرده است. او در جلسات این گروه شرکت کرده و افراد را شناسایی می کرده است. هویت این جاسوس بعد از اینکه در یک تصادف موتورسیکلت کشته شد و عکسش را در روزنامه ها چاپ کردند برای افراد این گروه فاش شد.

بعد از فاش شدن نامه محرمانه مزبور، اف-بی-آی، آن را در صفحه اینترنتی خود چاپ کرده و یک نسخه را نیز برای چاپ در اختیار نشریه نیویورک تایمز قرار داد که در شماره ۲۳ نوامبر چاپ شد. جالب است که اف-بی-آی وقیحانه اعلام کرد که این جاسوسی ها فقط برای شناسایی تروریست ها و برای حفظ امنیت آمریکا است و علیه حقوق و آزادی های فردی مردم نیست!

در خصوص اجرای قانون بازنشستگی پیش از موعد در "مشاغل سخت و زیان آور" در استان مرکزی گفت: "به دلیل فشارهای وارده بر کارگران واجد شرایط و موانعی که بر سر اجرای این قانون وجود دارد، یکی از کارگران شاغل در یکی از واحدهای صنعتی استان به هنگام حضور بازرس اداره کل در این کارخانه به علت تألمات روحی در گذشت".

بهرام نژاد نماینده کارگری در استان کردستان: کردستان دچار فقر صنعتی است. واحد های سیمان بيجار و نساجی کردستان که یک هزار کارگر در آن مشغول کارند، تنها واحد های بزرگ در این استان می باشند. بیشتر واحد های تولیدی استان، کارگاه های ۲ تا ۱۵ نفره است که کارگران در آن ها با شرایط قرارداد موقت کار می کنند و امنیت شغلی برای آنان مفهومی ندارد.

تجمع اعتراضی کارکنان شرکت مهندسی تعمیرات انتقال نیروی تهران

۲۰۰ تن از کارکنان شرکت مذکور در اعتراض به عدم اجرای طرح طبقه بندی مشاغل، عدم اجرای قانون مشاغل سخت و زیان آور، عدم پرداخت به موقع پادشهای سالیانه و کمک های غیر نقدی و موارد مهم دیگر، دست از کار کشیده و در تاریخ بیست و دوم مهر در محوطه یکی از ساختمان های این شرکت دست به تجمع اعتراضی زدند.

تحمن کارگران صنایع آذر آب اراک

تعداد ۵۵۰ نفر کارگر صنایع آذر آب در اراک که همگی "در اقدامی بی سابقه" از کار اخراج شدند پشت درب کارخانه تحصن نموده و خواستار بازگشت به کار شدند. به نوشته روزنامه کارو کارگر (۴مهر) این کارگران اخراجی با ارسال طوماری به خامنه ای خواستار رسیدگی به مشکلات خود شده اند.

تجمع اعتراضی ۱۳۰۰ خانوار ابریشم کار

بیش از ۱۵ هزار نفر از جمعیت شهرستان بایگ تربت حیدریه که عمدتاً از طریق تبدیل پيله به نخ ابریشم امرار معاش می کنند، در مقابل وزارت جهاد کشاورزی تجمع کرده و با حمل پلاکاردهایی به افزایش قیمت پيله خشک ابریشم از کیلویی حدود ۴۰۰۰۰ ریال در سال گذشته به ۷۰۰۰۰ ریال در سال جاری اعتراض نمودند. به نوشته روزنامه کار و کارگر (۲۳ مهر) شرکت سهامی پرورش کرم ابریشم ایران پيله ها را از کشاورزان به قیمت ارزان خریداری کرده و به جای عرضه آن در بازار، آن ها را در مزایده هایی به فروش می رساند که صرفاً سرمایه داران قدرت خرید آن ها را دارند. سرمایه داران نیز پيله ها را به قیمتی بسیار بالاتر از قدرت خرید پيله وران در بازار می فروشند.

خودکشی، جلوه ای از شرایط وخامت بار جامعه

با شدت یابی استثمار و معضلات فراوان ناشی از آن و در شرایط شدت یابی و گسترش ظلم و ستم و نابسامانی های طاقت فرسای اجتماعی و در شرایطی که یک رژیم مذهبی دیکتاتور با اعمال شدیداً ارتجاعی خویش بر کشور حکم می راند، بیماری افسردگی با شدت هر چه بیشتری در ایران گسترش یافته است؛ و از آن جا که امکانات لازم برای درمان این بیماری نیز در دسترس نمی باشد، در اغلب موارد کار بیمار به خودکشی می انجامد. نتایجی که اخیراً در بررسی خودکشی در بخش مسومیت

بیمارستان لقمان تهران به دست آمده، نشان می دهد که ۶۷ درصد اقدام کنندگان به خودکشی در سنین ۱۵ - ۲۴ سالگی هستند. هم چنین اقدام به خودکشی در زنان دو برابر مردان می باشد هرچند که خودکشی موفق در مردان بالاتر است. لازم به ذکر است که زنان برای خودکشی بیشتر روش های غیر خشن همچون مصرف دارو و سموم استفاده می کنند.

زمانی که ریگان سازمان بن لادن و سایر گروه‌های مجاهدین را "همان اخلاقی که پروردگار معنی کرده" لقب می داد بوش پدر معاون ریگان بود. در آن زمان هالیوود هم شیفته شده و رامبوی ۳ را ساخت، مسلمانان افغانی بچه‌های خوب فیلم بودند، حالا بعد از ۱۳ سال، در عصر بوش پسر، همان مسلمانان افغانی از بد هم بدتر شده‌اند.

هنری کسینجر، در ۱۱ سپتامبر یکی از اولین کسانی بود که سریعاً عکس‌العمل نشان داد "آنهايي که بگونه‌ای پشتیبانی کرده، کمک مالی کرده و یا اندیشه خرابکاری را پرورانیده‌اند، به اندازه خود تروریستها گناهکارند"، کلماتی که چند ساعت بعد از دهان بوش پسر تکرار شدند. اگر این واقعاً صحت داشته باشد، باید همانجا هنری کسینجر را بمباران کرد! او بیش از بن لادن یا هر تروریست دیگری گناهکار است او ترور را در خیلی از کشورها، مثل اندونزی، کامبوج، ایران، آفریقای جنوبی، بنگلادش و همه کشورهای آمریکای جنوبی "پشتیبانی و کمک مالی" کرده و مجهز کرده است، کشورهایی که هنوز مردم آن از "زخمهایش درد میکشند".

در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳، دقیقاً ۲۸ سال قبل از حمله به برجهای نیویورک، به کاخ ریاست جمهوری در شیلی حمله شد، کسینجر مدتها قبل یادبود آلنده و دموکراسی شیلی را بروی سنگ قبر نوشته بود وقتی گفت "من هیچ دلیلی نمی‌بینم که بایستیم و ملاحظه کنیم که کشوری فقط بخاطر بی‌مسئولیتی مردمش رو به کمونیسم برود".

تأثر فرشته و اهریمن

ترجمه: عبدالله باوی

نوشته: ادواردو گالیانو Eduardo Galeano

سالهای جنگ سرد، جان اشتاین بک، نوشت "چه بسا که همه دنیا به روسها احتیاج دارند، به گمانم حتی روسیه هم به روسها احتیاج دارد، شاید این روسهای روسیه هستند که آمریکایی هستند." حتی روسیه هم بعداً فرشته شد، امروز حتی پوتین هم میتواند صدایش را بلند کند و بگوید "اهریمن باید مجازات شود."

صدام حسین هم فرشته بود، حتی وقتیکه سلاح‌های شیمیایی‌اش را بر علیه مردم ایران و کُردها بکار برد، هنوز فرشته بود، بعد در دوره‌ای که ایالات متحده تسخیر پاناما را تمام کرده بود و میخواست عراق را تسخیر کند چون عراق کویت را تسخیر کرده بود یکبار اهریمن شد، او را ابلیس حسین صدا کردند. این جدال بوش پدر بر علیه اهریمن بود و با آن "بشر دوستی" و "شفقتی" که خاص خانواده بوش بوده و بر همه کس آشناست او بیش از ۱۰۰ هزار عراقی را کشت که اکثریت آنها غیر نظامی بودند.

اما بچه ابلیس - یعنی صدام - همانجا ماند که ماند! ولی این دشمن شماره یک بشریت مجبور شد کنار رفته و شماره دو شود، جانی شماره یک، اسامه بن لادن شد. سازمان سیا هر چه را که در مورد تروریسم میدانست به او آموخته بود، بن لادن این عزیزدردانه واشنگتن، شهسوار "آزادی" بر علیه کمونیستها در افغانستان بود.

در جدال بین "فرشته" و "اهریمن"، این آدمها هستند که کشته می‌شوند.

بنام فرشته بر علیه اهریمن، تروریستها، بیش از دو هزار نفر از ۶۰ کشور را در برجهای نیویورک و در واشنگتن کشتند، و بنام فرشته بر علیه شر، بوش کینه‌توزانه قول داده است که "ما ریشه اهریمن، را از جهان محو خواهیم کرد".

محو کردن اهریمن؟ ولی مگر فرشته بدون اهریمن می‌تواند باشد؟ این فقط مذهبی‌های متعصب نیستند که به دشمن احتیاج دارند تا دیوانگی خود را توجیه کنند، بلکه کارخانه‌های اسلحه‌سازی و ماشین‌های جنگی گول‌پیکر ایالات متحده نیز به دشمن احتیاج دارند تا هستی خود را توجیه کنند. فرشته و اهریمن، اهریمن و فرشته، هنرپیشه‌ها ماسک عوض میکنند، قهرمانان عفریته می‌شوند و عفریته‌ها قهرمان، و این تنها به میل نمایشنامه نویس است که چه اراده کند.

این چیز جدیدی نیست، دانشمند آلمانی "ورنر فون براون" وقتیکه بمبهای V-2 را اختراع کرد تا هیتلر آنها را بر سر مردم لندن بریزد اهریمن بود، ولی بعد وقتیکه نبوغش را در خدمت ایالات متحده گذاشت، فرشته شد. استالین در جنگ دوم جهانی فرشته بود ولی بعد از پایان آن اهریمن شد و رهبر روسهای اهریمن. در

تظاهرات ۱۶ آذر!

به رغم تهدیدات مقامات امنیتی حکومت مبنی بر ممنوعیت برگزاری هر گونه مراسم و راهپیمایی دانشجویی در خارج از دانشگاه به مناسبت روز دانشجو، هزاران تن از دانشجویان و مردم تهران در بعدازظهر روز یکشنبه ۱۶ آذر در دانشگاه و مناطق اطراف آن تجمع کرده و به تظاهرات بر علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی پرداختند. تظاهر کنندگان با سر دادن شعارهایی نظیر "مرگ بر استبداد! مرگ بر دیکتاتور!" و "شرکت در انتخابات، خیانت خیانت!"، با حمل پلاکاردهایی خواستار آزادی زندانیان سیاسی شده و همچنین حمایت خود از اعتصابات وسیع کارگری اخیر را اعلام کردند.

در همین روز حرکت‌های اعتراضی و تظاهرات دانشجویی - مردمی مشابهی بر علیه رژیم در شهرهای مختلف و از جمله در اصفهان، شیراز، ارومیه و تبریز و ... به وقوع پیوست که در جریان حمله وحشیانه نیروهای مزدور حکومت به تظاهر کنندگان، شماری از آن‌ها مجروح و صدها تن از تظاهر کنندگان توسط مأمورین سرکوبگر جمهوری اسلامی دستگیر شدند.



تکرار جنایات جنگ ویتنام در عراق و دیگر مناطق خلیج فارس

همزمان به خانه های مردم حمله و صدها نفر از غیرنظامیان را دستگیر کرد.

در حال حاضر ارتش آمریکا یکی از شهرهای حومه تیکریت را به کمپ اسرا تبدیل کرده است. این شهر که با هشت کیلومتر سیم خاردار محاصره شده توسط نیروهای مسلح امریکایی نگهداری می شود و هیچکس بدون اجازه ارتش آمریکا اجازه ورود و خروج به آنجا را ندارد. در روز ۷ نوامبر سربازان آمریکایی به خانه های مردم در این شهر هجوم بردند و به همه افراد ۱۸ سال به بالا دستور دادند که برای گرفتن کارت شناسایی ثبت نام کنند. حمله های روزانه و مداوم به پلیس در مناطق مختلف عراق موجب شده که آمریکا تصمیم به تأسیس یک آموزشگاه پلیس در خارج از عراق بگیرد. در مقاله ای در واشنگتن پست (به تاریخ ۲۹ اکتبر) آمده است که واشنگتن قصد تسریع برنامه های "عراقی سازی" اش را دارد. "عراقی سازی" یعنی افزایش تعداد پلیس و سربازهای عراقی و استفاده از آنها در یورش و هجوم به محلات و خانه های مردم و دستگیری غیرنظامیان. اتفاقاً در سال ۱۹۶۸ نیز به تغییر استراتژی و متدهای جنگی آمریکا در ویتنام از طرف نیکسون اصطلاح "ویتنامیزه کردن" داده شد.^۲ در دیداری در ماه سپتامبر در واشنگتن بین بوش و پادشاه اردن موافقت شد که ده ها هزار افسر پلیس عراقی در طول ۱۸ ماه آینده در اردن تعلیم ببینند. از این رو در طول ماه اکتبر تأسیسات لازم برای آموزش ۳۰۰۰۰ پلیس در اردن ساخته شد. پیش از این پایگاه هوایی "سزار" در مجارستان برای آموزش پلیس عراق در نظر گرفته شده بود اما با توجه به یک رشته از رسوایی های سیاسی در

عراق با مردمی در حال جنگ است که مصمم هستند با دشمن تجاوزگر تا پای مرگ بجنگند و حتی سربازان آمریکایی نیز، که اکثراً برای فرار از فقر و بیکاری به ارتش ملحق شده اند، به بیهودگی جنگ پی برده و خواهان بازگشت به کشورشان هستند.

این ادعا که مقاومت در مقابل اشغالگران امریکایی فقط از طرف تعداد معدودی تروریست صورت می گیرد و اکثریت مردم عراق از آمریکایی ها حمایت می کنند یکی دیگر از دروغ های دولت بوش است. ناتوانی ارتش آمریکا در متوقف کردن حملات چریکی در عراق و یا حتی شناسایی عاملین آنها، این واقعیت را اثبات می کند که توده ها از کسانی که این حملات را علیه اشغالگران تدارک می بینند حمایت می کنند. مجله نیوزویک از قول یک سرباز آمریکایی نوشته است: "وقتی چریک های عراقی بمبی را در کنار جاده کار می گذارند معمولاً در اعلامیه ای به زبان عربی به مردم هشدار می دهند در نتیجه افراد محل جاده را خالی میکنند ولی ما که هیچ اطلاعی از بمب نداریم یگراست می رویم به طرف تله..."



در روز هفتم نوامبر ۲۰۰۳ به دنبال تهدید بوش مبنی بر گسترش حملات نظامی در عراق، ارتش آمریکا دو شهر تیکریت و فلوجا را مورد حمله های هوایی قرار داد و نیروی زمینی ارتش آمریکا نیز

در حالیکه دولت و ارتش آمریکا مرتباً ادعا می کنند که موقعیتشان در عراق بسیار خوب است، واقعیت چیز دیگری را نشان می دهد. پاسخ واشنگتن به گسترش روزافزون مقاومت عراقیها در مقابل اشغالگران، تکرار شیوه های سرکوبی است که آمریکا در جنگ ویتنام به کار برد.

در روز ۲۸ اکتبر ۲۰۰۳ اولین کنفرانس مطبوعاتی بوش بعد از ۳ ماه (و دومین بعد از اشغال عراق) اجرا شد. به گفته مقامات کاخ سفید، برگزاری کنفرانس بوش از چندین هفته پیش در برنامه هایشان بوده است اما ظاهراً منتظر مانده بودند که او را در شرایط مساعدتری روی صحنه ببرند. این شرایط مساعد می توانست یک پیروزی دیپلماتیک باشد، مثل قطعنامه سازمان ملل به پشتیبانی از اشغال عراق، کنفرانس مادرید برای جمع آوری کمک در بازسازی عراق، و یا سفر Paul Wolfowitz به عراق.^۱

اما در حالی که هر روز ارتش آمریکا در عراق مورد حمله قرار می گیرد، پیدا کردن یک روز خوب برای استفاده تبلیغاتی از سخنرانی بوش دشوار است. در نتیجه در روزی که یکی از بدترین روزهای آمریکایی ها در عراق بود، و ۴ بمب در ایستگاه های پلیس و دفتر بین المللی صلیب سرخ منفجر شده بود، مجبور شدند که برای حفظ آبرو هم که شده بوش را پشت میکرفن ببرند.

بوش سخنانش را با این دروغ آغاز کرد: "حال که صدام و طالبان رفته اند دنیا مکان امن تری است." و سپس با این تهدید ادامه داد: "جنگ عراق فقط یکی از نبردهای ما در جنگ علیه تروریسم است." یعنی نبردهای دیگری نیز در راهند!

واقعیت نشان می دهند که برخلاف خواست بوش، دنیا آنچنان هم برای امپریالیست ها مکان امن و آمانی نیست و حتی اخبار سانسور شده از عراق اشغالی نیز نشان می دهند که ارتش آمریکا در

^۱ البته سفر ولفویتس در ۲۷ اکتبر بیشتر موجب آبروریزی برای آمریکا شد زیرا که این مقام بلند پایه پنتاگون در اثر شلیک یک راکت به هتل محل اقامتش با خفت تمام مجبور به فرار از عراق شد.

^۲ با استفاده از ارتش دولت دست نشانده ویتنام جنوبی، نیروهای آمریکایی قادر بودند که با نیروی بیشتری به کشتار مردم ویتنام و تخلیه روستاها به وسیله بمباران بپردازند. در این دوران بود که کشتار به حداکثر رسید. مثلاً در عملیات "فینکس" ۲۰۰۰۰ مبارز ویتنامی در جوخه های اعدام سی-آی - ۱ به قتل رسیدند. در سال ۱۹۹۵ دولت ویتنام اعلام کرد که حدود ۴ میلیون ویتنامی غیرنظامی در طول جنگ کشته شدند و حدود ۱،۱ میلیون زخمی. (مقالات متعددی را که در مورد اسرار جنگ ویتنام نوشته شده می توانید در www.toledoblade.com بخوانید)

و معتقدند که دولت امریکا به مردم عراق خواهد باخت.

بوش در سخنرانی خود در مجمع "بنیاد ملی برای دموکراسی" در تاریخ ۶ نوامبر نیز فاتحانه از نقشه های امپریالیسم امریکا برای عملیات نظامی آینده در دیگر نقاط جهان داد سخن داد. او اشغال نظامی عراق را "اولین مرحله جهاد امریکا برای دموکراسی در منطقه خلیج فارس، که ده ها سال دیگر نیز ادامه خواهد داشت" خواند. و تأکید کرد که نه تعداد رو به افزایش کشته شدگان آمریکایی، و نه نظرسنجی هایی که مخالفت مردم امریکا را با ادامه جنگ نشان می دهد، او را به عقب نشینی و نمی دارند. او خاطر نشان کرد که واشنگتن سیاست های جدیدی را برای گسترش دموکراسی در منطقه خاورمیانه اتخاذ کرده است: "دموکراسی در عراق پیروز خواهد شد، و پیروزی ما این پیام را، از دمشق تا تهران، می برد که آینده از آن دموکراسی خواهد بود... استقرار یک عراق آزاد جاده صاف کن انقلاب دموکراتیک جهانی خواهد بود..."

گفتنی است که نظرات فوق برای اولین بار توسط ایدئولوژیست های دست راستی پنتاگون که طراحان اصلی جنگ بودند، مطرح شده اند. کسانی که معتقد بودند که حمله نظامی امریکا به عراق و



سقوط آن شوکی را در منطقه ایجاد کرده و باعث سقوط رژیم های ایران و سوریه (مثل سقوط یکی بعد از دیگری مهره های دومینو) و تسلیم شدن مردم فلسطین خواهد شد.

دولت امریکا در طی ۱۳ سال کشتار در ویتنام، ۸ میلیون تن بمب روی شهرها و روستاهای ویتنام ریخت که منجر به کشته و ناقص شدن میلیون ها انسان شد. امروز امپریالیسم امریکا با تورم اقتصادی و بحران های سیاسی بسیار شدیدتر از ۳۰ سال پیش روبرو است و طبقه حاکم بر امریکا و ارتش آن برای حفظ سیستم موجود از روش های جنایتکارانه تر و ددمنشانه تری علیه مردم سرتاسر جهان استفاده می نمایند.

سناتور ایالت میسی سی پی میخوانیم: "اگر مجبور شویم همه آنها (عراقی ها) را درو می کنیم. ما با دیوانه هایی سروکار داریم که دارند ما را می کشند و ما باید در مقابله با آنها خیلی جدی تر باشیم." همچنین در ۲۶ اکتبر واشنگتن پست در مقاله ای نوشت: "امروز شیوه درست جنگیدن، جنگ همه جانبه علیه شورش گران است نه احتیاط کاری های سیاسی... امریکا می داند چگونه جنگ های ضد شورش را راه بیندازد و تجربه جنگ های واقعی را هم دارد..." (نقل به معنی). در این مقاله ارتش امریکا تشویق به استفاده از متدهایی شده است که در ویتنام به کار برده بود. (نویسنده های این مقاله،



"نام دانلی" و "گری اشویت" هستند که به جریانات راست وابسته به رامسفیلد و دیگر افراد دولت بوش تعلق دارند). در گزارش رسمی محرمانه ای هم که اخیرا به دست رسانه های جمعی افتاد معلوم شد که وزیر دفاع امریکا اعلام کرده بود که "اقدامات خشن تری علیه شورش گران مورد نیاز است..."

این نوع بربریت و افکار وحشیانه به درستی اهداف دولت امریکا را نشان میدهند. هدف کشتار جمعی و کورکورانه در عراق نابود کردن حمایت توده ای از مبارزات و مقاومت ها در برابر اشغالگران است. تکرار متدهای جنایتکارانه و نفرت انگیزی که دولت امریکا در ویتنام به کار برد، مثل جوخه های اعدام صحرائی، تخلیه و نابود کردن شهرها و روستاها و اسکان دادن ساکنینشان در کمپ های اسراء و بمباران کردن و آتش زدن شهرها، نقشه هایی هستند که دولت امریکا خواهان اجرای آن در عراق میباشدند. اما این شیوه ها فقط موجب تشدید مبارزه مردم با اشغال گران آمریکایی در عراق، و همچنین مخالفت مردم امریکا با سیاست های جنگ افروزانه دولت امریکا می شوند. افزایش روزافزون کشته شدگان آمریکایی در عراق بر آراء عمومی در داخل امریکا نیز تأثیر غیرقابل انکاری گذاشته است. طبق نظرخواهی اخیر سی-بی-سی، بیش از پنجاه درصد مردم امریکا مخالف ادامه اشغال عراق هستند

مجارستان و اعتراض توده ها نسبت به آن از این امر صرفنظر شد. در مورد اخیر از جمله فاش شد که دولت امریکا در طول چند ماه قبل از حمله به عراق، از پایگاه مذکوراز یک طرف برای آموزش نظامی عراقی های مخالف رژیم صدام و از طرف دیگر برای شکنجه دیگر عراقی ها استفاده کرده است. (ناپدید شدن ناگهانی ژنرال الخضرائی که در دانمارک به عنوان یک پناهنده زندگی می کرد یک نمونه است. بعداً معلوم شد که وی به آن پایگاه برده شده و زیر شکنجه قرار گرفته است).

بدیهی است که منتقل کردن آموزشگاه پلیس به اردن نیز امنیتی برای آنها ایجاد نمیکند زیرا که اکثریت مردم اردن و همینطور فلسطینی های ساکن آنجا که جمعیت قابل توجهی را تشکیل می دهند مخالف اشغال عراق و حمایت دولت اردن از امریکا هستند. در ماه آگوست یک کامیون حامل بمب در جنب سفارت اردن در بغداد منفجر شد و ۱۲ نفر را کشت و گفته می شود که بسیاری از اردنی ها برای مبارزه با اشغالگران به عراق رفته اند. مسلماً آموزش پلیس عراق در اردن موجب تشدید این گونه ناآرامی در منطقه خواهد شد.

حملات اخیر ارتش امریکا به غیرنظامیان و بمباران شهرها با تهدیدهایی که از طرف دیپلمات ها و ارتشیان امریکا صورت می گیرد، کاملاً هم خوانی دارند. با توجه به تبلیغات و سخنان اعضای دولت بوش، به نظر میرسد که دولت امریکا بعد از حمله ۲ نوامبر ۲۰۰۳ به هلیکوپتر شینوک آمریکایی در عراق و کشته شدن ۱۵ سرباز امریکایی، حملات هوایی به شهرهای عراق و دستگیری غیر نظامیان را تدارک دید.



برای به ثمر رساندن سیاست های جنگی دولت بوش، ژنرال های بازنشسته در شوهای تلویزیونی ارتش را به اجرای عملیات جنایتکارانه برای رسیدن به پیروزی در عراق فرا می خوانند. در عین حال رسانه های دست راستی نیز دولت امریکا را به گسترش حملات در عراق تشویق می کنند. به عنوان مثال در شماره ۴ نوامبر نیویورک تایمز از قول

کودتای آمریکایی در گرجستان

روناک مدائن

در تابستان گذشته نیز فعالین گروه دانشجویی "مقاومت" به گرجستان سفر کرده و کلاس هایی را برای آموزش "انقلاب به سبک صربستانی" به حدود ۱۰۰۰ نفر دانشجو دایر کردند. نتیجه این آموزش ها گروه دانشجویی "کمارا"^۷ بود که چند ماه بعد از آن توانست نیروی انسانی کودتای ۲۳-۲۲ نوامبر را فراهم آورد.

ایالات متحده آمریکا پس از موفقیت در تغییر رژیم گرجستان، تاکتیک هایی را که هدفشان حفظ برتری موقعیت آمریکا نسبت به روسیه در منطقه است، ادامه می دهد.

در دوم دسامبر، ۹ روز بعد از استعفای ادوارد شوارنادزه، جانشین او و کالین پاول، از کشور روسیه خواستند که نیروهای نظامی اش را از گرجستان و مالدووا خارج کند. در جلسه سالانه "سازمان امنیت و همکاری در اروپا"، که در هلند برگزار شد، کالین پاول علیه حمایت از گروه های جدایی طلب در گرجستان نیز به روسیه اخطار داد.

در آخر نوامبر ۲۰۰۳ رئیس جمهور روسیه با رهبران سه استان جدایی طلب گرجستان^۸ در مسکو دیدار کرد. جدایی طلبان اعلام کردند که دولت جدید گرجستان را به رسمیت نشناخته و روی حمایت روسیه حساب می کنند. جورج بوش نیز هم زمان اعلام کرد که دولت آمریکا از رژیم جدید گرجستان حمایت کرده و آماده همکاری با آن در مبارزه علیه جدایی طلبان است. دولت بوش در ادامه اجرای سیاست های تجاوزکارانه و غارتگرانه اش در قفقاز، دست به روش هایی تحریک آمیز و جنگ افروزانه علیه منافع روسیه در منطقه زده است. به قدرت رساندن دولت های دست نشانده آمریکا در کشورهای منطقه و محاصره روسیه با پایگاه های نظامی آمریکایی از این نوع سیاست ها هستند. ماه گذشته وزیر دفاع روسیه اعلام کرد که برای برچیدن پایگاه های نظامی آمریکایی در قرقیزستان و ازبکستان^۹ تلاش خواهد کرد.

به نظر می رسد که تداوم عملیات تجاوزگرانه آمریکا در قفقاز و مناطق دیگر، موجب برافروختن جنگ هائی با عنوان جنگ های نژادی و مذهبی در این منطقه گردد.

عرض ۴۵ روز انتخابات جدیدی برگزار خواهد کرد. آمریکا نیز بلافاصله ضمن اعلام حمایت از دولت جدید، علیه هر نوع مداخله به روسیه اخطار داد. رامسفیلد و تعدادی از افراد بانفوذ دولت آمریکا در قوه قضایی، پنتاگون، و مسئولین صندوق بین الملل پول، بانک جهانی، و دیگر موسسات مالی جهانی بعد از سر کار آمدن رژیم جدید به گرجستان سفر کردند. ناگفته نماند که در ۲۲ و ۲۳ نوامبر کالین پاول در دو مکالمه تلفنی به شوارنادزه دستور استعفا داده بود.

مهمترین عاملی که موجب سقوط دولت ۱۲ ساله آمریکایی شوارنادزه شد قطع حمایت تدریجی آمریکا از این نوکر دیرینه اش بود. بعد از اینکه سقوط اقتصاد روسیه در ۱۹۹۸ روی شرایط اقتصادی و سیاسی گرجستان نیز تأثیر منفی گذاشت، عدم توانایی دولت شوارنادزه در حفظ ثبات گرجستان موجب نارضایتی آمریکا شد. دولت آمریکا علناً به حمایت مالی اپوزیسیون به اصطلاح "حامی دموکراسی" پرداخت و شوارنادزه نیز متقابلاً به روسیه نزدیک شد.

رهبران دولت جدید کودتا افرادی از طبقه جوان، انگلیسی زبان، تحصیل کرده غرب، و تشنه قدرت و خواهان انجام فرم های غربی هستند. بسیاری از موسسات غیر دولتی گرجستان که بعد از سقوط شوروی مثل قارچ سر از خاک درآورده و از جانب آمریکا و دیگر کشورهای غربی تغذیه می شوند، منابع مالی و سیاسی کودتاچیان را تأمین می کردند (وال استریت ژورنال - ۲۴ نوامبر).

مهمترین این موسسات غیردولتی "انستیتو آزادی"^۴ است که رهبر ۳۱ ساله آن، جیگا باکاریا^۵ فوریه گذشته را در یک سفر تحقیقی در صربستان گذراند. در این مدت چگونگی سقوط دولت میلادسویچ توسط یک گروه دانشجویی اپوزیسیون^۶ پس از یک فراندنم جنجالی در پائیز ۲۰۰۰، به او آموزش داده شد.

گرجستان که بین دریای سیاه و منطقه نفت خیز دریای خزر واقع شده، منطقه استراتژیک مهمی برای آمریکا محسوب می شود. بعد از سقوط شوروی یکی از مهمترین اهداف امپریالیسم آمریکا کاهش نفوذ روسیه در گرجستان و دیگر مناطق قفقاز بوده است.

در دوران ریاست جمهوری کلینتون، با استفاده از نیروی اقتصادی و سیاسی عظیمی، احداث خط لوله ای که نفت باکو آذربایجان را به بازارهای غربی برساند شروع شد. این خط لوله که ایران و روسیه را دور زده و با عبور از گرجستان به سواحل مدیترانه در ترکیه می رسد، قرار است که در سال ۲۰۰۵ افتتاح شود. حفظ ثبات نسبی در گرجستان به کمک استقرار یک رژیم وابسته به آمریکا، مهمترین هدف امپریالیسم است و تغییر رژیم گرجستان نیز در جهت رسیدن به این هدف بوده و ریشه در منافع امپریالیستی آمریکا داشته است.

بعد از انتخابات پارلمانی گرجستان در دوم نوامبر گذشته، تظاهراتی علیه نتایج این انتخابات برگزار شد. مخالفین معتقد بودند که دولت در این انتخابات، که به پیروزی شوارنادزه^۱ منجر شد، تقلب کرده است. اما نظرخواهی های غیررسمی و تبلیغاتی که توسط موسسات و کمپانی های وابسته به آمریکا انجام شدند مخالفت مردم با انتخابات را، به غلط، به حمایت آنها از کسانی منتسب کردند که بر علیه شوارنادزه دست به کودتا زدند. در ۲۲ نوامبر شوارنادزه که تصمیم به افتتاح مجلس جدید را داشت، با هجوم ده ها هزار نفر از تظاهرکنندگان، در خارج از ساختمان مجلس روبرو شد که خواهان بررسی دوباره آراء بودند در این هنگام یکی از رهبران این تظاهرات ساکاشویلی^۲ در رأس جمعیت چند هزار نفری از دانشجویان به زور وارد مجلس شده و شوارنادزه را وادار به فراری تحقیرآمیز کرد.

ساکاشویلی با به اهتزاز در آوردن یک شاخه گل رز، به شکلی سمبولیک این کودتا را تغییر صلح آمیز رژیم خواند. روز بعد "باردزانا"^۳ خود را به عنوان رئیس جمهور موقت معرفی کرده و اعلام کرد که در

^۴ - Liberty Institute توسط دولت آمریکا تأسیس

شده است.

^۵ - Bakeria Giga

^۶ - گروهی دانشجویی به اسم Otpor یا "مقاومت" پس از یک انتخابات جنجال برانگیز در پائیز ۲۰۰۰ میلادسویچ را ساقط کردند.

^۱ - Shevardnadze

^۲ - Saakashvili Mikhail

^۳ - Burdzhnadarze

^۷ - Kmara

^۸ - استان های Abkhazia, Osetia South, Adjara

Adjara

^۹ - آمریکا این پایگاه های نظامی را در رابطه با

جنگ افغانستان بنا کرد.

مرگ ۴۰ "کارتن خواب" در تهران!

بنابه گزارش روزنامه "الشرق" در تاریخ دوشنبه ۲۱ آذرماه اجساد یخ زده ۴۰ نفر که از شدت فقر حتی سرپناهی نیز برای خوابیدن نداشته و به همین خاطر شب در سرمای شدید در خیابان بودند در گوشه و کنار پایتخت جمع آوری شد. رشد سیستم سرمایه داری وابسته در ایران امروز چنان باعث تراکم ثروت در دست های محدود و گسترش فقر و فاقه شدید در سطح جامعه گشته که امروز قشری به نام "کارتن خوابها" در ایران بوجود آمده است. گوشه و کنار پایتخت جمع آوری شده است. "کارتن خوابها" مردم محروم و بی خانمانی هستند که به علت فقر و نداری حتی از یک سرپناه نیز برخوردار نبوده و مجبورند در گرمای تابستان و سرمای زمستان شب را در خیابانها به صبح رسانده و از مقوا و کارتن برای خود سرپناه بسازند. به این ترتیب با شدت گرفتن سرمای زمستان و بارش برف شدید در تهران دهها تن از کارتن خوابها که به این شیوه مجبور به خوابیدن در خیابانها هستند جان خود را از دست داده اند. در سالهای اخیر با گسترش فاجعه بار فقر و بیکاری و گرسنگی و اعتیاد در نظام سرمایه داری وابسته ایران و به برکت سیاستهای ضد خلقی رژیم جمهوری اسلامی تعداد "کارتن خوابها" بگونه ای فزاینده گسترش یافته که مرگ ۴۰ تن از این افراد رنج کشیده و بی خانمان در یک شب، تنها گوشه ای از عمق و گستردگی این فاجعه را در ایران به نمایش می گذارد.

اعدام دو تن از اعضای حزب دمکرات کردستان

رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در ادامه جنایات ننگین خود بر علیه خلقهای تحت ستم در آذرماه، دو تن از اعضای حزب دمکرات کردستان را اعدام کرد. اعضای حزب دمکرات جلیل زیوه ای و رامین شریفی نام داشتند که پس از مدت‌ها اسارت در چنگال دژخیمان جمهوری اسلامی و تحمل شکنجه های وحشیانه، در تاریخ ۱۳ آذر و ۱۵ آذر به ترتیب در شهرهای مهاباد و سفر اعدام شدند. جنایت اخیر با موجی از نفرت و انزجار به حق مردم بر علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی مواجه شد.

اعدام اعضای حزب دمکرات جلوه دیگری از جنایات روزمره جمهوری اسلامی در امر سرکوب مقاومت و مبارزات توده های تحت ستم ما بوده و ما این جنایت بشیرمانه را شدیداً محکوم می کنیم.

نجات سعودی ها

(بقیه از صفحه ۱۰)

بسیاری از اعضای خانواده سلطنتی و خانواده بن لادن افرادی هستند که خانواده قربانیان ۹/۱۱ شکایتی به ارزش یک تریلیون دلار بر علیه آنها به جرم دست داشتن در قتل بستگانشان به دادگاه ارائه داده اند.

در هیجدهم سپتامبر ۲۰۰۱ یک بوئینگ ۷۲۷ ویژه، حداقل پنج عضو خانواده بن لادن را از فرودگاه لوگان به عربستان سعودی منتقل کرد. روز نوزدهم سپتامبر ۲۰۰۱ افرادی که سخنرانیهای جرج بوش را برایش مینویسند مشغول نوشتن مطلبی بودند که جرج بوش قرار بود روز بعد با قرائت آن، جنگ علیه ترور را اعلام کند. رئیس جمهور چنین گفت: "جنگ ما علیه ترور تا زمانیکه تمام گروههای تروریستی ای که در سراسر جهان پیدا شده اند، از بین نروند، پایان نخواهد یافت." در همین روز هواپیمائی که از لوس آنجلس آغاز پرواز کرده بود و در اورلندو و

فرودگاه دالاس توقف داشت به فرودگاه بین المللی لوگان رسید. معلوم نیست از نقطه آغازین سفر هواپیما تا لوگان چند نفر از اعضای خانواده بن لادن سرنشینان آن بودند ولی در لوگان حداقل یازده نفر دیگرشان سوار این جت شدند. راستی لوگان همان فرودگاهی است که آن دو هواپیمائی که به ساختمان های تجارت جهانی خوردند از آنجا پرواز کردند.

تام کیتون مدیر فرودگاه لوگان میگوید: "ما درگیر مسائل ناشی از بدترین حمله تروریستی در تاریخ بودیم و حالا می دیدیم که بن لادن ها تخلیه می شوند." ویرجینا باکینگهام، مقام دیگری که در آنزمان مسئولیت بندر ماساچوست را داشت و کارش نظارت بر فرودگاه لوگان بود، مانند کیتون خشکش زده و می گوید: "به کارکنان من گفتند یک هواپیما از عربستان سعودی می آید و ۱۴ عضو خانواده بن لادن که در منطقه بَسْتَن زندگی می کنند را خواهد برد." او بعداً به روزنامه "بَسْتَن گلوب" چنین گفت: "آیا اف.

بی. آی میداند؟ آیا وزارت خارجه اطلاع دارد؟ چرا اجازه می دهند این افراد خارج شوند؟ آیا آنها را مورد بازجوئی قرار داده اند؟ این خیلی مسخره می باشد."

این پروازها در شرائطی صورت می گرفت که مقامات هواپیمائی را که حامل یک قلب برای بیماری در شهر اَلْمِپِیا در ایالت واشنگتن بود، در نیمه راه مجبور به فرود آمدن کردند. درست هنگامیکه اعضای اف. بی. آی. که قرار بود تحقیقات را درباره ۹/۱۱ آغاز کنند به دلیل نبود پرواز در سراسر کشور زمین گیر شده بودند و نمی توانستند پرواز کنند، شاخه ضد تروریسم همین سازمان، فعالانه مانند دایه دلسوزتر از مادر، سعودیها را اسکورت میکردند. تعجب است که خروج سعودیها از همان دو فرودگاهی صورت گرفت که هواپیماهای عامل واقعه ۹/۱۱ از آنجا پرواز کردند. یعنی لوگان و نیوآرک. همین که بن لادن ها به فرودگاه بَسْتَن رسیدند مقامات فرودگاه لوگان از تعجب خشکشان زده بود. کیتون می گوید: "می خواستم نزد عالی

ترین مقامات در واشنگتن بروم" او ادامه می دهد "این مسئولیت آنها بود که بدانند. اما باید بگویم که این یک پرواز غیبی نبود که در لوگان بزمین نشست. این پرواز در سه فرودگاه بزرگ توقف داشت و ما آخرین توقفش بودیم. آنها می دانستند که مقامات فدارال آگاه هستند که این هواپیما مشغول چه کاری بود. با این حال به ما گفتند بگذاریم برود." به کیتون و دیگر همکارانش گفته شده بود که اجازه دهند دیگر بن لادن ها سوار این هواپیما شوند و به هواپیما اجازه پرواز به سمت عربستان را بدهند. به قول ویرجینیا باکینگهام "در شب تاریک انجامش دادند."

یک مقام سابق قضائی به نام جان مارتین می گوید: "آنچه در ۹/۱۱ رخ داد یک جنایت بزرگ بود و این طریق تحقیق درباره آن نیست."

زیرنویس:

(۱) اعضای خانواده بن لادن که در سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا زندگی می کردند از مرز هوائی آمریکا گذرانده شدند-م

جنگ در چین

اقتباس از کتاب "اسامه بن لادن کیست؟"

نوشته Michel Chossudovsky

(ترجمه عبدالله باوی)

رهبران شورشیان چین، شمیل باسایف (Shamil Basayev) و الخطاب (Alkhattab) هستند که در اردوگاه‌هایی در افغانستان و پاکستان، زیر نظر سازمان سیا دائر شده بود تمرین داده شده بودند.

طبق گفته یوسف بودانسکی (Yosef Bodansky) مدیر بخش "قوای علیه تروریسم و عملیات جنگی غیر رسمی" کنگره آمریکا، نقشه جنگ تمام عیار در چین، در دوره اوج فعالیت‌های حزب اله در سال ۱۹۹۶، در جمع بین‌المللی حزب اله که مخفیانه در مگادیشوی سومالی برقرار شد، طرح ریزی شد. در این جمع، اسامه بن لادن و مقامات بلندپایه ارتش ایران و پاکستان حضور داشتند. وظیفه سازمان امنیت پاکستان در چین "بالتر از تأمین مهمات و کادر حرفه‌ای" بود. در حقیقت سازمان امنیت پاکستان وظیفه داشت تا از میان مسلمان تندروی که همچون گوسفند از او پیروی میکردند نیروی لازم برای این جنگ را تأمین نماید.

خط اصلی لوله نفت روسیه از خاک چین و داغستان میگذرد. اعتراض ظاهری واشنگتن به تروریسم اسلامی نفرت‌آور

است. چرا که برغم این اعتراض استفاده برندگان جنگ چین همان شرکتهای نفتی آمریکایی هستند که برای کنترل حوضچه‌های نفتی در منطقه دریای خزر با روسیه رقابت میکنند.

رهبران شورشیان، شمیل باسایف و امیر الخطاب ارتشی متشکل از ۳۵۰۰۰ نفر که سازمان امنیت پاکستان نقشی کلیدی در تشکیل این ارتش و تمرینهای جنگی شورشیان در سال ۱۹۹۴ داشت را رهبری میکنند. سازمان امنیت پاکستان ترتیب یک دوره فشرده از تعلیم مذهبی و عملیات چریکی برای باسایف و افراد وفادار به او را داد. این دوره در منطقه خوست افغانستان در اردوگاه امیرمولا که توسط سازمان سیا و سازمان امنیت پاکستان در شروع دهه ۱۹۸۰ برپا شده بود انجام شد، اردوگاهی که از آن زمان تاکنون توسط گلبودین حکمت‌یار اداره میشود. در جولای ۱۹۹۴ شمیل باسایف از اردوگاه امیرمولا برای گذراندن یک دوره پیشرفته‌تر تاکتیکهای چریکی به اردوگاه داور مرکزی در پاکستان منتقل شد. در آنجا او با ارشدترین مقامات ارتش پاکستان و سازمان امنیت ملاقات کرد. وزیر دفاع، ژنرال آفتاب شهبان میرانی، وزیر کشور، ژنرال نصراله بابر، روسای

سازمان امنیت مسئول پشتیبانی نهضت‌های اسلامی، ژنرال جواد اشرف (اکنون همه بازنشسته شده اند) از زمره ملاقات کنندگان بودند. آنها برای ارتباط باسایف با مقامات بالا مفید واقع شدند.

در ادامه تمرینات نظامی و تعلیم مذهبی شدید، رهبری اولین حمله به نیروهای روسیه در سال ۱۹۹۵ به باسایف واگذار شد. در همین زمان سازمان او با دارودسته‌های مافیائی جنایتکار در مسکو که به نوبه خود با سازمانهای خلافکار آلبانی و سازمان آزادیبخش کوسوو گره خورده بود، ارتباط داشت. در سال ۱۹۹۸_۱۹۹۷ طبق گزارشات سازمان امنیت روسیه "فرماندهان چین تحت نام شرکتهایی که در یوگسلاوی سابق ثبت شده بودند شروع به خریدن املاک بزرگی نمودند، همچنین در کنار معاملات ارضی دست به خلافتکاریهای گسترده چون قاچاق مواد مخدر، خرابکاری، آدم‌ربایی، معاملات با دلار جعلی و قاچاق سلاحهای اتمی زدند. با چنین سرمایه‌ای است که شمیل باسایف در حال سربازگیری و خرید مهمات و سلاحهای سنگین است.

در دوره تمرینات نظامی در افغانستان، شمیل باسایف با یک سعودی بنام الخطاب که فرمانده مجاهدین بوده و داوطلبانه در افغانستان جنگیده بود، رابطه برقرار کرد. چند ماه بعد از بازگشت باسایف به کروژنی، الخطاب به آنجا دعوت شد تا پایگاهی برای تمرینات

نظامی مبارزان مجاهد ایجاد کند. طبق گفته بی‌بی‌سی موقعیت و مسئولیت الخطاب در چین، توسط سازمان امداد اسلامی (Islamic Relief Organization) که بنیان آن در عربستان است تعیین شده بود. این سازمان امداد اسلامی یک سازمان مذهبی_نظامی است که توسط مساجد و اشخاص ثروتمند ایجاد شده که از طریق باسایف راهی برای سرمایه‌گذاری در چین پیدا کرده‌اند.

از دوره جنگ سرد، واشنگتن آگاهانه اسامه بن لادن را پشتیبانی کرده است، این پشتیبانی حتی زمانی که او را در لیست تروریست‌های "تحت تعقیب" اف‌بی‌آی قرار دادند، ادامه یافت. واقعیت این است که سازمان سیا از زمان جنگ افغانستان بر علیه شوروی سابق از آنها پشتیبانی کرده است، و حتی مجاهدین در جنگ آمریکا در بالکان و کشورهای شوروی سابق مورد استفاده قرار گرفتند. بنابر این، حال که اف‌بی‌آی بسان یک ارتش جنگ میهنی بر علیه آنها براه انداخته است خود گویای طنز ظالمانه‌ای است که نمی‌توان در آن تردید نکرد.

بدنبال حمله تروریستی در نیویورک و واشنگتن، این حقیقت باید در دسترس عموم گذاشته شود که دولت بوش و شرکایش در ناتو با ماجراجوی‌های خود به سمتی میروند که آینده بشریت را تهدید میکنند. ■

"اخراج" سازمان مجاهدین از عراق

"شورای حکومتی عراق" که تحت نظر نیروهای اشغالگر آمریکایی اداره می‌گردد با انتشار بیانیه‌ای اعلام کرد که سازمان مجاهدین را تا آخر سال میلادی جاری از عراق "اخراج" خواهد نمود. این تصمیم پس از مذاکرات متناوب این نهاد با رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی و با تأیید برخی از مقامات آمریکایی اتخاذ شده است. مطابق اظهارات مقامات شورای حکومتی عراق، نیروهای مجاهدین ۲۰ روز وقت دارند تا از عراق خارج شوند و سلاح‌ها و دارائیهای آنها به نفع حکومت فعلی مصادره خواهد شد. سازمان مجاهدین خلق با انتشار اطلاعیه‌ای در واکنش به این اخبار، ضمن محکوم کردن تصمیم شورای انتقالی، آن را "منعکس کننده آرزوها و اوهام رژیم آخوندی" خوانده است.

از سوی دیگر، مقامات جمهوری اسلامی با انتشار اخبار مربوط به اخراج سازمان مجاهدین، ضمن "مثبت" خواندن این تصمیم، خواهان استرداد اعضای این سازمان به ایران شده‌اند.

موقعیت فعلی تشکل یابی کارگران!

(بقیه از صفحه ۶)

ما باید همانطور که جهت ایجاد تشکل سیاسی طبقه مبارزه میکنیم برای تشکل صنفی طبقه کارگر نیز مبارزه کنیم، باید سعی کنیم طبقه کارگر رو متشکل کنیم. ولی وظیفه ما این نیست که با توجه به اینکه کمونیستیم و وظیفه داریم که ایده های کمونیستی و اندیشه های سوسیالیستی را در درون طبقه ترویج کنیم، همه تشکلهای کارگری رو به تشکلهای سوسیالیستی محدود نکنیم. کارگران به همه نوع تشکل احتیاج دارند. و به خصوص باید دانست که کارگران با افکار، ایده ها، مذاهب و اندیشه های مختلفی زیر یک سقف استثمار میشن، غارت میشن و ما باید تلاش کنیم که هیچ کدام از این عوامل در اتحاد طبقاتی کارگران خدشه ای ایجاد نکنه.

بحث آخری که قصد دارم به آن اشاره کنم و بعد هم از حضورتان مرخص بشوم، اینه که یک عده جهت تشکل طبقه، کمیته ها و محافل مخفی رو تا آن برآمد انقلابی توصیه می کنند، عده ای شوراهای انقلابی و مجمع عمومی رو. به نظر من، ما باید بویژه به این مساله توجه کنیم، که اشکال تشکل طبقه کارگر از عینیت مبارزه طبقه کارگر بیرون میاد و پیشرو انقلابی حق نداره بدون توجه به واقعیات عینی این اشکال را به طبقه کارگر تحمیل کند. من مایلیم که بخصوص در این سمینار روی این مساله بحث بشه. ما که اونقدر از اراده گرایی بدمون میاد، ما که از جدا از توده بودن بدمون میاد، و می کوبیمش و می گیم چیز بدیهه، ولی خوب همین حرف، همونو نشون میده. ما که نمی تونیم بشینیم اینجا بگیم: شکل تشکل طبقه کارگر شورا، سندیکا و یا کمیته اعتصاب است. اگر در جایی و در جنبشی ما می بینیم که کمیته کارخانه مطرح شده، نظیر اسپانیا و یا در شوروی شوراهای وجود اومده، این اشکال از بطن مبارزات خود طبقه کارگر بیرون اومده، و بعد هم، پیشرو کارگری، فعال کارگری، نیروی چپ و کمونیست اینو گرفته، تئوریزه اش کرده، گسترش اش داده، فعالانه آنها را توی جنبش کارگری تبلیغ کرده و بهش شکل داده. ما نمی تونیم بشینیم اینجا و بگیم جهت متشکل شدن طبقه ما کمیته می خواهیم و یا شوراهای را میخوایم. بخصوص که در بحث شوراهای ما باید توجه کنیم که شوراهای به هیچ وجه

تشکل صنفی، که وظیفه اش علی الاصول چک و چونه زدن سر مطالبات اقتصادی است نمی باشند. و یا بقول معروف شوراهای "دکان حرفای" نیستند. نهادهایی هستند برای اعمال قدرت نوین دولتی، از طرف طبقه کارگر. اینها ارگانهای قیام هستند و تنها در شرایطی که انقلاب اوج بگیره و امواج انقلاب همه جامعه را فرا بگیره هست که ما شاهد شکل گیری شوراهای خواهیم بود. اونچه هم که در شرایط قیام بهمین و بعد از قیام به اسم شورا در ایران بوجود اومد، به نظر من، اون شوراهایی نبود که درانقلاب اکتبر یا در انقلاب آلمان شکل گرفت. اینها شوراهای صنفی بودند ولی به خاطر شرایط انقلابی جامعه در یکسری کارها و اعمال کارفرما دخالت می کردند و بتدریج هم سرکوب شدند. چرا که نیروی مسلحی پشت سرشون و برای حفاظتشون نبود. تجربه شوراهای مسکو و پترزبورگ نشان می دهد که نیروی مسلح سربازان و کارگران پشت سر این شوراهای بودند که باعث ایجاد قدرت دوگانه در جامعه شد. و همین قدرت مسلح تداوم موجودیت اونهارو تضمین می کرد. ولی در شرایط بعد از قیام بهمین این وضع نبود و به همین دلیل این شوراهای خیلی سریع از بین رفتند، ولی اسم و خاطره شان باقی ماند و به بحث شورا و یا سندیکا کدام خوب است تداوم بخشید.

به نظر من، ما همانطور که گفتم باید سعی کنیم از توی خود عینیت مبارزه طبقه کارگر اشکال واقعی تشکل اش رو بیرون بکشیم. اونچه که الان به نظر من، ما در واقعیت می بینیم اینه که طبقه کارگر ایران فاقد هرگونه تشکل سراسری، علنی و توده ای است. و اتحاد طبقاتی اش رو اصولاً در جریان اعتصاباتشه که بروز میده و در جریان همین اعتصاباتشه که محافل کارگری شکل میگیره و باید گفت تا حدی هم شکل گرفته و به نظر من اگر نیروئی بطور جدی میخواد در جنبش کارگری ایران فعالیت کنه، باید تلاش کنه که این محافل رو بشناسه، برنامه ها و اهدافشو تو این محافل بیره و راههای این امر را پیدا کند. این محافل و کارگران پیشروئی که در آنها فعالند پایه های هر نوع تشکل بزرگ بعدی رو شکل میدهند.

در خاتمه اگه در بحث سندیکا برگردم به سوآلی که رفقا مطرح کردند، یعنی چشم اندازی که مقابل نیروی انقلابی و فعال سوسیالیستی وجود داره باید بگم که تو این بحث باید انگیزه های جمهوری اسلامی رو

بفهمیم، باید فریبکاری رژیم رو افشا کنیم. نباید اجازه بدیم که کارگرا دوباره فریب این بازی رو بخورند. جمهوری اسلامی با بحث سندیکا خوابی برای طبقه کارگر دیده که در سال ۷۶ برای کل جامعه دیده بود. فریب نخوریم و در رابطه با مسائل عملی هم توجه کنیم که در جریان مبارزات طبقه کارگر غیر متشکل ما، اشکالی از رابطه و محافلی شکل گرفته که باید برنامه ها و ایده های انقلابی رو به درون این محافل برد و جهت همین امر باید راه های این مهم را پیدا نمود. این محافلند که پایه های تشکلهای کارگری آینده رو تشکیل میدهند.

پیروز و موفق باشید.

پیام فدائی و خوانندگان

آلمان

ر - س

با دروذهای انقلابی

نامه تان را دریافت کردیم. متأسفانه شما اساساً به بررسی کتابی که به آن اشاره می کنید نپرداخته اید که امیدواریم در اولین فرصت به این مهم بپردازید و خوانندگان پیام فدائی را در جریان آن قرار دهید. شاد و موفق باشید.

آمریکا

ر - ر

با دروذهای انقلابی

کارت ارسالی رسید. از اینکه آدرس e-mail خود را برایمان فرستادید سپاسگزاریم. از این به بعد تلاش میکنیم که نشریات سازمان را برایتان e-mail کنیم. موفق باشید.

هلند

رفقای انجمن زنان ایرانی در هلند

با سلام های مبارزاتی

نامه تان را دریافت کردیم. متأسفانه به دلیل دوری راه امکان شرکت ما در مراسم تان وجود ندارد. به امید همکاری های آینده برایتان در مبارزه بر علیه رژیم جمهوری اسلامی جهت آزادی توده ها و دستیابی به برابری حقوق زن و مرد موفقیت آرزو می کنیم.

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!



گسترش ناامنی تحت حکومت سرکوبگر جمهوری اسلامی!

بامداد روز دوشنبه ۱۰ آذر، مزدوران رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در جریان یک تعقیب و گریز در منطقه ای در نزدیکی پلیس راه "سعادت آباد" در استان شیراز، به سوی یک ماشین شخصی آتش گشوده و کوشیدند سرنشینان بیگناه این اتومبیل که یک دختر و پسر جوان بودند را به قتل برسانند. عوامل جنایت پیشه حکومت که حدود ۲۰ تن از لباس شخصی های وابسته به کمیته "خلیلی" شیراز بودند، با استفاده از ۴ ماشین شخصی در ساعت ۶ و ۳۰ دقیقه صبح به تعقیب قربانیان خود پرداخته و با محاصره اتومبیل، راننده را مجبور به توقف کردند. مزدوران رژیم سپس با بهانه جویی هایی نظیر این که "چرا به ایست ما توجه نکردید" شروع به فحاشی و توهین به سرنشینان اتومبیل کرده و از آنها درخواست کارت شناسایی کردند. راننده اتومبیل نیز با عنوان نمودن این که از هویت مهاجمین اطلاعی ندارند از آنها متقابلاً می خواهند که اگر مأمور دولت هستند کارت شناسایی خود را ارائه دهند. عوامل مزدور حکومت با مشاهده مقاومت جوان مزبور بر سر او ریخته و با وحشیگری تمام به ضرب و شتم او می پردازند. در این میان سرنشین دیگر اتومبیل که دختر جوانی بوده با مشاهده این وحشیگری بی دلیل مزدوران، از ترس غش می کند. در جریان این درگیری، راننده اتومبیل با سر و صورت خونین از یک فرصت مناسب استفاده کرده و در حالی که مزدوران جمهوری اسلامی مشغول تبادل نظر بر سر چگونگی برخورد با او بودند، از ترس جانش اتومبیل را به حرکت در آورده و با سرعت برای نجات جان خویش و همسفرش به طرف پلیس راه حرکت می کند. مهاجمین به تعقیب قربانیان خود پرداخته و با دامنشی تمام، به سوی آنها شلیک می کنند. در نتیجه این آتش باری بدنه اتومبیل سوراخ سوراخ شده ولی صدمه ای به سرنشینان اتومبیل نمی رسد. آتش باری و تعقیب و گریز تا نزدیکی پاسگاه پلیس راه ادامه می یابد و نهایتاً مزدوران رژیم با مشاهده رسیدن اتومبیل به پلیس راه از ادامه تعقیب قربانیان خویش منصرف می گردند.

پسر و دختر جوان قربانی این تهاجم وحشیانه، در شرایط بد جسمی و روحی و با امید به رسیدگی پلیس، ماجرای خود را برای آنها شرح می دهند و خواستار اقدام آنان می گردند. ولی در میان بهت و حیرت با این پاسخ از سوی پلیس روبرو می گردند که ما می دانیم مهاجمین از عوامل "کمیته خلیلی" شیراز هستند و آنها هر کاری که "دلشان" بخواهد انجام می دهند. مسئولین پلیس راه با خونسردی تمام اضافه می کنند که مهاجمین مزبور قبلاً هم به همین طریق با سر گردنه بگیری و توقف اتومبیل های مردم بیگناه یک نفر را "کشته اند" و شما "شانس" آورده اید که در این غائله جانتان را از دست نداده اید.

حادثه مخوف فوق، منعکس کننده گوشه کوچکی از جنایات دستگاه سرکوب رژیم جمهوری اسلامی و عملکردهای ضدخلفی مزدوران آن بر علیه توده های تحت ستم ما است. این جنایت سند دیگری است که نشان می دهد چگونه در چارچوب نظام سرمایه داری وابسته حاکم و رژیم جمهوری اسلامی کار و حیات و امنیت توده های محروم ما به طور روزمره و بدون هیچ حسابرسی ای بازیچه دست مزدوران حکومت قرار گرفته و این ناامنی و بی قانونی با قدرت دولتی حمایت شده و بازتولید می گردد. امری که به نوبه خود عمق فساد و پوسیدگی ساختارهای حکومت ضدخلفی جمهوری اسلامی را با برجستگی به نمایش می گذارد.

نابود باد رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی!
زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدایی خلق ایران
۱۲ آذر ۱۳۸۲

شماره فکس و تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 - 208 - 8805621

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت: <http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!